

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال یازدهم
شماره ۱۲۳ - خرداد ۱۳۸۹ - ژوئن ۲۰۱۰

توافقنامه هسته ای در ایران و امپریالیستهای زورگو

خود پرستی، نژاد پرستی، پرمدعایی، خودخواهی، برخورد از بالا و آمرانه، دیکتته کردن، دستور دادن، خود را برتر دانستن و بخود اجازه دادن که کدام کشورها را مظهر "شر" و کدام ممالک را سمبل "خیر" بدانند، چه کسی را تروریست بنامند و کدام تروریست و قاتلی را متمدن جا بزنند از صفات امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا است. امپریالیستها نقش خدائی بخود گرفته و دنیا را بر اساس فرهنگ ارباب و رعیتی می بینند. از این جمله است امر و نهی آمریکا به ایران که از کسب دانش و فن آوری غنی سازی اورانیوم دست بردارد چون مورد پذیرش آمریکا نیست. ما به زبان عامیانه می گوئیم: "به درک نباشد".

زورگویی امپریالیست آمریکا به ایران برای تعلیق غنی سازی اورانیوم به مرحله حساس رسیده است. آنها می خواهند برضد مردم ایران حلقه محاصره اقتصادی و نظامی را بدور ایران بهر بهائی که باشد تنگتر کنند. با رژیم صدام حسین نیز چنین کردند و کسی نیست این جنایتکاران جنگی را که موجب مرگ یک میلیون کودک عراقی شدند بپای میز محاکمه بکشند. قانون زور در همه جا حاکم است. فقط زورمندان حق حیات دارند و دیگران خیر. رژیم جمهوری سرمایه داری... ادامه در صفحه ۲

هر که خریزه می خورد پای لرش هم مینشیند پیرامون بحران سرمایه داری در اروپا

این روزها بحران پنهان مالی که سرپای کشور یونان را فرا گرفته بود و همه دلالتان سرمایه داری آنرا کتمان می کردند، برملا شد. تا کنون کسی از وضعیت خطرناک ممالک سرمایه داری ایرلند، پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، انگلستان سخنی نمی گفت هر چه بود محدود به سرمایه داری مجارستان، رومانی، ممالک بالتیک و نظایر آنها بود. ولی کار به جایی رسیده است که کتمان این دروغهای احمدی نژادی و زندگی در "بهشت سرمایه داری" (بخوانید بهشت سرمایه داران-توفان) به سادگی میسر نیست. مردم باید بار سیاست غارتگرانه نئولیبرالی سرمایه داری را که ماهیتا سیاستی سرمایه داری است بدوش بکشند و خسارت سرمایه های مالی و بانکی را بپردازند. بحران کنونی، ماهیت سیاست خصوصی سازیها و تبدیل دولتها به کارگزاران سرمایه های بزرگ جهانی را بخوبی نشان می دهد. عواقب سیاست خانمان برانداز بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی که مرزهای جغرافیایی-سیاسی را در خدمت منافع سرمایه گذارهای خارجی از بین بردند و می برند بروشنی نمایان می گردد. راه حل همه دستگاههای استثماری همانگونه که صندوق بین المللی پول توصیه می کند گویا این است که باید "ثبات" هزینه های اجتماعی برقرار گردد. ولی فرمول پیچیده و غیرگویای "ثبات" هزینه های اجتماعی هیچ چیز دیگر نیست جز واژه روشن و همه فهم "غارت مردم". یعنی مردم باید خسارتی که به بانکها و سرمایه مالی وارد شده است را از معاش بخور و نمیر خویش بپردازند. مدافعان خونخوار و ضد بشر مناسبات سرمایه داری این جنایت علیه بشریت را "خانه تکانی" سرمایه داری لقب داده اند تا چنین به مردم القاء نمایند که همه چیز بر وفق مراد است و اگر مشکلی نیز پیش آمده گناهش به گردن مناسبات سرمایه داری نیست به گردن مردمی است که "طفیلی" اند و خانه را با گرد و غبار خویش کثیف کرده اند سامان اقتصادی اروپا... ادامه در صفحه ۴

ترس رژیم یا ترس مردم

خبر کوتاه بود. اعدامشان کردند. آدمکشی در رژیم اسلامی مثل آب خوردن است. رژیمی که برای خود انسانها و جان انسانها ارزشی قابل نیست براحتی زدن یک ریش و سبیل آدم می کشد. این رژیم با تفکر محدودش نمی داند که هر آن کس که نان دهد دندان ندهد، بلکه برای نان در آوردن باید کوشا بود و به مصداق "نابرده رنج گنج میسر نمی شود- مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد" باید تولید نمود و چرخ اقتصاد را به گردش در آورد. لیکن برای رژیم اسلامی و برای هر تفکر مذهبی ریشه یابی و و یافتن علل اجتماعی برای حل معضلات اجتماعی مهم نیست، زیرا در این حالت با علم و دانش روبرو هستیم و مذهب دشمن دانش بشری است و معتقد است همه چیز از روز ازل همین گونه بوده که خلق شده و نباید به مخلوقات خدا دست زد و در باره آنها تردید به خرج داد. مغز مذهبی همه چیز را ساده می کند تا بتواند آنرا... ادامه در صفحه ۷

تجلیل با دست گل از یک جاسوس

روزنامه آلمانی زودوپیچه سایتونگ در شماره مورخ ۱۸ ماه مه امسال خبر داد که خانم کلویتلد رایس که یک آموزگار فرانسوی در ایران به جرم جاسوسی دستگیر شده بود پس از ده ماه و نیم اقامت در ایران و تنها یکماه نیم از آن در زندان اوین و مابقی آن با قرار وثیقه در سفارت فرانسه، با پرداخت ۲۵۰ هزار یورو روانه فرانسه شد. خانم کلویتلد رایس هنگام فرار از ایران در فرودگاه دستگیر شده بود. همزمان با مذاکرات در باره آزادی وی دولت فرانسه از استرداد مهندس مجید کاکاوند در فرانسه در زندان بسر می برد به دولت آمریکا سرباز زد. ظاهرا مهندس کاکاوند توانسته بود بر اساس ادعاهای آمریکا کالاهای دو منظوره که کاربرد نظامی و استفاده در تجهیزات اتمی دارند را به ایران صادر کند. این کالاها در فهرست اسامی کالای غیر مجاز برای صادرات به ایران است. دولت آمریکا قصد داشت که قوانین داخلی خویش را به کشور فرانسه تحمیل کرده و استقلال قضائی فرانسه را از بین ببرد. این کاری است که این... ادامه در صفحه ۸

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

توافقنامه هسته ای...
اسلامی ایران که حقایق را از مردم پنهان می دارد بر اساس تحلیل مفسران سیاسی در جهان در پی کنار آمدن با آژانس انرژی اتمی در وین است. حال آیا جمهوری اسلامی تسلیم شده و بر سر منافع ملی مردم ایران با امپریالیستها کنار آمده است؟ آیا تهدیدات امپریالیستها در جهت محاصره اقتصادی ایران کار ساز بوده است؟ طبیعتاً با کمبود مدارا و پنهان کاری رژیم جمهوری اسلامی داوری در این عرصه کار آسانی نیست. ولی به فاکتها نظری اندازیم.

ارزیابی ما این است که مسئله انرژی اتمی را باید در کادر سیاست عمومی امپریالیستها دید که در صدند منابع باقیمانده انرژی را اعم از فسیلی و یا هسته ای در انحصار خود بگیرند. این واقعیت همه دانسته است که منابع انرژی حتی اگر به بزرگی کره زمین نیز باشد روزی به پایان می رسد. رشد عظیم اقتصادی چین و هند و برزیل و شاید در آینده نزدیک پاره ای ممالک دیگر نیاز به مصرف انرژی را بشدت افزایش داده است. رشد اقتصادی جهان هر روز بر مقدار مصرف انرژی لازم متناسب با این رشد فزاینده می افزاید. امپریالیستهای دوراندیش از هم اکنون بر اساس پژوهشهای خویش در پی آنند که انحصار این منابع ثروت را برای خویش در آینده تامین کنند. امپریالیست آمریکا و فرانسه در درجه نخست از طرفی و سپس امپریالیست روسیه از سوی دیگر در پی آنند که انحصار تولید نیروگاههای هسته ای، غنی سازی اورانیوم، استخراج اورانیوم و تسلط بر معادن آنرا از هم اکنون در دست بگیرند. نزاع شدیدی برای دست یابی بر این مواد اولیه در گرفته است. آنها نه به خاطر ترس از "تروریسم" که خود بانی آن هستند، بلکه برای از میدان راندن رقبا همه پیمانهای جهانی را به زیر پا می گذارند و می خواهند مانع شوند که این "حق انحصاری" مورد خطر قرار گیرد. سخن بر سر تسلط بر جهان است و تسلط بر منابع انرژی کلید سحرآمیز این معمای اقتصادی است. مخالفت امپریالیستها را با تلاش ممالک غیرمتعهد که بر حقوق مندرج خویش در پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای پای می فشارند باید در این کادر مورد ارزیابی قرار داد. کسانیکه مسئله هسته ای ایران را پدیده ای جدا از این واقعیت بررسی می کنند نه مقام امپریالیسم را شناخته اند و نه قادر خواهند بود به مسئله انرژی هسته ای در ایران بدرستی برخورد کنند و نه مانند تروتسکیستها به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ممالک و مبارزه ملی دولتها و خلفها بر ضد قدرتهای استعماری اعتقادی دارند.

هم اکنون ۱۱۸ کشور در جهان وجود دارند که عضو ممالک غیر متعهدند. این ممالک اساساً با نظر ایران مبنی بر غنی سازی اورانیوم موافقت گروه ۱۵ که بنمایندگی در ایران در اردیبهشت ماه امسال گرد آمده بود جمعی از این ممالک غیر متعهد. تازه دولت ترکیه که به حمایت از

ایران برخاسته به علت عضویت در پیمان ناتو عضو ممالک غیرمتعهد محسوب نمی شود. حتی کشور برزیل نیز هرگز رسماً عضو ممالک غیر متعهد نبوده است. ولی هر دوی این کشورها در کنار هندوستان، اندونزی، مالزی، نیجریه، کنیا، آرژانتین و سایرین مخالف محاصره و تحریم اقتصادی ایران به جرم استفاده از حقوق قانونی هستند. حتی وزیر امور خارجه مصر که روابط حسنه ای با ایران ندارند از حق قانونی ایران دفاع می کند و برای تدارک چنین توافقی که در ایران انجام شده بسیار فعال بوده است.

ولی آیا واقعا استفاده از انرژی هسته ای خوب و بد دارد و به ماهیت رژیمهای حاکم بر می گردد؟ آیا باید بر اساس تعاریف من در آوردی حقانیت یک کشور را در استفاده از این منبع انرژی هسته ای به صورت صلح آمیز برسمیت شناخت؟ این سخنان حرفهای پوچ و من در آوردی آمریکا و اسرائیل است.

نگاهی به سیر تحولات در سالهای اخیر نشان می دهد که دولت فنلاند در پی گسترش نیروگاههای هسته ای خویش است و می خواهد از آنها به صورت صلح آمیز استفاده کند. در اروپا بسیاری از ممالک به فنلاند تاسی می جویند و فرانسه در ابوظبی به ساختمان نیروگاه هسته ای اقدام می کند و قراردادهای نان آبداری با امارات متحده عربی بسته است. دولت انگلستان در پی افزایش نیروهای هسته ای خویش تا سال ۲۰۱۵ است. هم اکنون دولت برزیل در آمریکای جنوبی در پی گسترش نیروگاههای هسته ای برای تامین انرژی خویش در آینده است. دولت روسیه در ماه مه امسال یک نیروگاه بزرگ اتمی به دولت ترکیه فروخته است تا ترکیه بتواند انرژی مورد نیاز خویش را در آینده تامین کند. دولت اوکراین علیرغم تجربه چرنوبیل که نخستین تجربه تلخ استفاده از نیروگاههای اتمی نبوده است قبلاً در آمریکا و انگلستان این وضعیت بوجود آمد که بر رویش سرپوش گذارند- در پی ساختن نیروگاههای جدید هسته ای است. دولت چک و نیروگاه هسته ای خویش را تکامل بخشیده است از بلغارستان، اوسلاواکی، ممالک بالتیک و... سخن نمی گوئیم. این قصه سر دراز دارد و ما شاهدیم که تمام کسانیکه از خطر نیروگاههای هسته ای سخن می رانند امروز با تغییر نظر خویش بر آنند که که انرژی هسته ای بهترین نوع انرژی برای محیط زیست است و کمترین آلودگی را ایجاد می کند. حتی ممالک کوچکی نظیر هلند و یا بلژیک ... که از نظر فنی، جغرافیایی نیازی به ساختمان نیروگاههای هسته ای ندارند دوره استفاده از این نیروگاهها را افزایش داده اند. استناد به نبود نیروگاههای هسته ای در این ممالک از واقع بینی ناشی نمی شود.

از این گذشته انرژی اتمی، هسته ای و فسیلی انرژیهای متمرکز هستند که تا کنون جایگزینی ندارند. این فریب محض است که می توان این منابع تولید انرژی را با انرژی خورشیدی و بادی و... جایگزین کرد. انرژی جایگزین تنها بیست

درصد انرژی مورد نیاز را آنها به صورت غیر متمرکز برطرف می کند. با انرژی خورشیدی می توان برق خانه ها را تامین کرد ولی برق کارخانه های بزرگ ماشین سازی و ذوب فلزات و نظایر آنها را که چرخ تولید و رفاه بشریت را می گردانند نمی توان جایگزین نمود. انرژی جایگزین در عرصه تامین کل انرژی مورد نیاز تنها نقش کمکی و فرعی را دارد که طبیعتاً مثبت است ولی نمی تواند جای انرژی هسته ای و فسیلی را بگیرد. حتی دستگاههای لازم برای جذب انرژی خورشیدی و یا ذخیره انرژی بادی باید از نظر فنی در کارخانه هایی تولید شوند که چرخشان با انرژی هسته ای و یا فسیلی و یا آبی می گردد. انرژی جایگزین مسلماً طول عمر کمبود انرژی را کاهش می دهد و بشر را موفق می گرداند که مدت طولانی تری از منبع انرژی هسته ای و فسیلی استفاده کند. باین جهت سیاست تامین انرژی در همه ممالک پیشرفته صنعتی بر اساس انرژی مخلوط استوار است. همه ممالک در پی آنند که تامین انرژی مورد نیاز خویش را بر سه اساس قرار دهند، انرژی هسته ای، انرژی فسیلی و انرژی جایگزین. تکیه بر هر یک از این منابع انرژی به تنهایی مرگ آور است. این واقعیتی است که در جهان وجود دارد و نقاب از چهره فریب خوردگان مد روز بر می دارد که گویا انرژی جایگزین حلال مشکلات است. حزب سبزها در ممالک اروپایی و بویژه در آلمان نماینده سرمایه های کلان بانکها و صنایعی هستند که در تولید محصولات مربوط به انرژی جایگزین سرمایه گذاری کرده اند. آنها به ایجاد توهم برای فروش کالاها خویش در بازار داخلی و بویژه خارجی دامن می زنند. در عربستان سعودی و شمال آفریقا که توده های انبوه خاک در حرکتند و به علت کمبود آب امکان شستشوی مرتب واحدهای جذب نور (مادول) موجود نیست اقدام به این امر بطور گسترده، احمقانه و غیر اقتصادی است.

حتی همین انرژی جایگزین هنوز اقتصادی نیست. شاید در آینده با کمبود نفت و افزایش قیمت آن و یا کمبود اورانیوم تولید انرژی جایگزین اقتصادی گردد. ممالکی که دوراندیشی سیاسی دارند نظیر آلمان ساهاست در این عرصه سرمایه گذاری کرده و با یارانه های کلان دولتی صنایع مربوط به این انرژی را توسعه می دهند تا بتوانند در سالهای آینده از برتری فن آوری صنعتی خویش استفاده کرده و از رقبا پیشی بگیرند. هم اکنون تکامل فنی در عرصه استفاده از انرژی خورشیدی به جایی رسیده است که برتری کشور آلمان را در این عرصه در جهان تامین کرده است و سرمایه گذاریهای کلان و ارائه یارانه های دولتی توجیه پذیر نیست. بهمین جهت دولت آلمان از مالیاتهای ترجیحی که برای استفاده کنندگان از این انرژی در نظر گرفته بود در بودجه اخیر خویش کاسته است. حال تولید هر واحد انرژی برق برای مصرف ... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

توافقتنامه هسته ای...

کننده گرانتر تمام می شود. سابق بر این هزینه این یارانه های دولتی را همه مصرف کنندگان انرژی با قبوض برق خود می پرداختند و فقط اقتدار مرفه که توانایی سرمایه گذاری در تاسیسات تولید انرژی جایگزین را داشتند می توانستند از این کمکهای ذیقیمت برخوردار شوند. آنها به بهای ثروت اکثریت جامعه مساکن خود را با محصولات کارخانه های محیط زیست تجهیز می کردند و با اقتدار و از لحاظ تبلیغاتی به شعور اکتسابی خویش در مورد محیط زیست افتخار می نمودند. این دوران طلایی در آلمان به پایان خود نزدیک می شود. آلمانها نیز در پی آن هستند که نیروگاههای هسته ای خویش را مدرن کنند و نیروگاههای کهن و از کار افتاده خود را که عمرشان تقریباً بسر رسیده است با جنجال بر سر اینکه نیروگاههای هسته ای خطر آفرین هستند از گردونه البته بتدریج با صبر و حوصله خارج کنند. امپریالیستهای آمریکا و روسیه اساساً خودشان را در این درگیری تبلیغاتی وارد نمی کنند و گویا این مسئله مربوط به آنها نیست. می بینیم که همه ممالک امپریالیستی و یا قدرتهای بزرگ در پی گسترش نیروگاههای هسته ای خویش هستند. حکایت آنها حکایت همان واعظان غیر متعذ می باشد. این امپریالیستها ولی به ایران و سایر ممالک غیر متعهد توصیه می کنند که نزدیک انرژی هسته ای نشوند. البته بسیاری ممالک فقیر هم بعلت کمبود سرمایه مالی و هم به علت کمبود نیروهای انسانی متخصص قادر نیستند بطور مستقل به غنی سازی اورانیوم دست بزنند ولی چه دلیلی دارد که ممالکی که امکانات لازم را دارند از هم اکنون برای سی چهل سال آینده برنامه ریزی نکنند؟ آیا نوکری اجانب را کردن افتخار آفرین است؟

ایران خواهان آن است که بر اساس پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای برای مصارف صلح آمیز به استفاده از نیروی هسته ای بپردازد. این حق مسلم ایران و حق همه ممالک جهان است که علی الاصول دارای حقوق مساوی اند و پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای را امضاء کرده اند. امپریالیستها به خوبی از این حق آگاهند. ولی در این جا سخن بر سر دعوی حقوقی نیست که وکلای حقوقی جمع شوند و راه حلی برای آن بیابند. اینجا سخن بر سر حق انحصاری امپریالیستها و زیر پا گذاردن حقوق دولتهاست. از آنجا که آنها نمی توانند مقاصد خویش را آشکارا بیان کنند به اتهام "تروریست" متوسل می شوند. آنها که مزور و خود دروغگویند بناگهان مدعی می شوند که ایران دروغ می گوید و خواهان ساختن بمب اتمی است. چه دلایلی دارند معلوم نیست. سالهاست که این تبلیغات را می کنند ولی هنوز نتوانسته اند یک سند انکار ناپذیر ارائه دهند. آنها اصل برائت را قبول ندارند و داوری را بر این مبنا می کنند که همه گناه کارند مگر آنکه عکسش ثابت شود. آنها از رژیم مذهبی ایران در این عرصه مذهبی ترند. آمریکا که باید بر اساس همین پیمان، تسلیحات

اتمی خویش را که جهان را تهدید می کند کاهش دهد از زیر اجرای این تعهد سرباز زده است. اخیراً در قراردادی با روسیه آنها فقط از نظر تبلیغاتی و ادعای صلح دوستی و مخالفت با تلاشهای ممالک غیر متعهد برای دست یابی به نیروگاههای هسته ای مدعی شده است که انبارهای اتمی خویش را کوچک می کند. کسی قادر نیست این ادعایهای آمریکا را کنترل کند زیرا آژانس بین المللی انرژی هسته ای حتی به عنوان یک مرجع "بی طرف" حق ندارد در آمریکا به نظارت بپردازد. از این گذشته صرفنظر کردن از چند بمب در مقابل هزاران بمب اتمی موجود در انبارها اقدامی مسخره آمیز و عوامفریبانه می نماید. آمریکا و روسیه تنها آن بمبهای را نابود می کنند که به علت فرسودگی و هزینه گزاف نگهداری آنها، قادر نیستند آنها را حفظ کنند. از این گذشته به علت رشد فن آوری و سیاستهای راهبردی جدید و تسلیحات راهبردی نوین، انبار کردن این کالاهای خطرناک، نه از نظر اقتصادی، نه از نظر فنی و نه از نظر نظامی ارزشمند است. آنها این حقه بازی را با داد و بیداد نشانه آمادگی امپریالیستها برای دست کشیدن از تسلیحات اتمی جا می زنند ولی در عوض از ایران که وی را متهم به ساختن بمب اتمی موهومی می کنند می طلبند که از غنی سازی اورانیوم دست بکشد. غنی سازی اورانیوم که حق ایران است چه ربطی به بمب اتمی دارد؟ هر از چندی با حمایت از سازمان جاسوسی مجاهدین خلق اسناد بی اعتباری منتشر می کنند تا حقانیت خویش را در مورد دروغهای خویش به اثبات برسانند و ایران را وادار نمایند که تسلیم شود و خود را وابسته به امپریالیسم جهانی نماید. ایران نیز در این عرصه بیکار نیست با برگزاری نشستهای سران ممالک غیرمتعهد و تشویق آنها برای دفاع از حقوق خود وضعیتی را بوجود آورده که حتی دشمنان ایران نظیر مصر نیز ناچارند علیرغم سخن از خطر "بمب اتمی" ایران از مفاد پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای دفاع کنند. چون این حق مسلم، تنها حق مسلم ایران نیست، حق مسلم همه ممالکی است که در طلب استفاده از نیروی هسته ای به شیوه صلح آمیزند. ترکیه و برزیل دو کشور با نفوذی هستند که رسماً از این حق ایران دفاع می کنند. ممالک بسیاری نظیر هند و پاکستان و بسیاری ممالک آفریقائی و آمریکای جنوبی می طلبند که امپریالیستها به مفاد پیمانهای جهانی احترام بگذارند. گذاردن قطعنامه های چندی علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل اقدامی زورگویانه و غیر قانونی و مغایر نص صریح پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی است. امپریالیستها از شورای امنیت ابزاری ساخته اند که توسط آن مفاد همه پیمانها را از مضمون واقعی خود تهی کرده آنها را به کاغذ پاره بدل می کنند. بهمین جهت آمریکا تنها با تهدید و رشوه دهی به ممالک کوچک آنها را وادار می کند که مخالف میل خود به صورت "دموکراتیک" در شورای امنیت علیه ایران رای دهند.

اخیراً در شورای امنیت ترکیه و برزیل به حمایت از ایران برخاسته اند. ترکیه خود یک قرارداد ساختن نیروگاه هسته ای با روسیه را امضاء کرده است، نیروی برق این نیروگاه ۴۸۰۰ مگا وات است و ۱۶ میلیارد یورو بهای آن می باشد و در عرض ۷ سال آینده باتمام خواهد رسید، برزیل در پی ساختن نیروگاههای هسته ای برای تامین انرژی مورد نیازش در آینده است. آنها در اجرای بی برو برگرد منع گسترش سلاحهای هسته ای منافع ملی خویش را در نظر می گیرند و زیر بار فشارهای آمریکا نمی روند. مقاومت ایران در مقابل آمریکا

جبهه گسترده ای را ترغیب کرده است که در مقابل آمریکا ایستادگی نمایند. این شعله را دیگر نمی توان نابود کرد. در دنیای امپریالیست رسانه های گروهی با دروغ و سکوت از کنار این موج گسترده و قدرتمند در جهان می گذرند و افکار عمومی خویش را در جریان آن قرار نمی دهند. برزیل که یکی از قدرتهای جهانی و نامزد عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل است به صراحت حق مسلم ایران در استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای را تأیید کرده است. این زبان همه ممالک آمریکای لاتین است. برزیل خود در پی گسترش نیروگاههای اتمی است و از هم اکنون نغمه امپریالیستها بگوش می رسد که هدف برزیل ساختن بمب اتمی است. علیرغم اینکه قانون اساسی برزیل ممنوعیت ساختن بمب اتمی را بیان کرده است ماشین تبلیغاتی امپریالیستها از تبلیغ علیه برزیل دست برنمی دارند. همه آنها که خود بمب اتمی دارند و آنرا بکار برده و یا استفاده از آن را علیه سایر کشورها برخ کشیده اند-مراجعه کنید به تهدیدات آقای سرکوزی و جرج بوش در مورد بمباران اتمی ایران- فریادشان از همه بلندتر است. جالب این است که دولت فرانسه از هم اکنون با برزیل برای ساختن زیردریائی اتمی همکاری می کند(روزنامه زودویچه سایتونگ آلمان شماره ۱۵ تا ۱۶ ماه مه ۲۰۱۰).

اخیراً ترکیه و برزیل برای حل بحران اتمی و خنثی کردن فشارهای آمریکا به پادرمیانی برخاسته اند و در ایران ظاهراً موفق شده اند نظر ایران را برای مبادله مواد غنی شده اورانیوم در کشور ترکیه با میله های سوخت نیروگاهها جلب کنند. مسلماً همه چیز به مفاد این توافقنامه و تضمین اجرائی آن بر می گردد. ترکیه عضو پیمان ناتو، هم پیمان نظامی اسرائیل و متحد تاریخی امپریالیست آمریکا در منطقه است. اینکه ضمانتهای ترکیه تا چه درجه ارزش دارد امری شبیه برانگیز است. در ترکیه هنوز نظامیها حکومت می کنند و معلوم نیست عمر حکومت آقای اردوغان بفرص صداقت در گفتارش تا چه مدت باشد. مگر همین ترکیه نبود که بار کامیونهای طلای ایران را به خزانه های دولتی ریخت و حاضر نشد حتی یک شمش طلای ایران را پس دهد؟ دولت ترکیه و یا برزیل خود قادر نیستند میله های سوخت هسته ای تولید کنند. یا ممالک ... ادامه در صفحه ۴

کشتار مردم ایران، جنایت علیه بشریت است

توافقتنامه هسته ای...

بزرگ از جمله فرانسه و یا کشور آرژانتین دارای فن آوری لازم هستند و باید در یک طرف این مبادله قرار گیرند. انتقال ۱۲۰۰ کیلو اورانیوم غنی شده به ترکیه زمانی قابل فهم است که ایران بتواند در ازای آن میله های سوخت را دریافت کند. شایعات بر این حکم می کند که در خفا ایران و فرانسه در این عرصه به توافق رسیده اند و فرانسه نیز که در بحران اقتصادی غوطه می خورد آمادگی خویش را برای این مبادله اعلام کرده است. اینکه ایران چه بهائی باید برای آن بپردازد و چگونه می تواند از فرانسه، برزیل، ترکیه و... تضمین بگیرد معلوم نیست.

اوضاع جهانی ولی به نفع ایران است. بحران سراپای سامانه سرمایه داری را فراگرفته است. ممالک اروپائی به ورشکستگی تهدید می شوند و جنبش قدرتمند کارگری در آنها اوج می گیرد. سخن از این می رود که اگر وضع این چنین ادامه پیدا کند خطر جنگ داخلی-بخوانید مبارزه طبقاتی- را در این ممالک نمی توان منتفی دانست. پیمان ناتو باید برای سرکوبهای داخلی بکار گرفته شود و نمی تواند در خدمت آمریکا عمل کند. شکست پول واحد اروپائی بحث استفاده از فرانک را در فرانسه دامن زده است. این شایعه وجود دارد که فرانسه می خواهد از اتحادیه اقتصادی اروپا خارج شود. بستن تنگه هرمز و افزایش سرسام آور بهای نفت خطری جدی برای جهان سرمایه داری است. امپریالیست آمریکا پایش در عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین گیر است. تجاوز به ایران برای آنها حکم فاجعه را دارد. بهمین جهت هنری کیسینجر تجاوز به ایران را همدردیف داشتن بمب اتمی ایران قرار می دهد و هر دو را بیک نسبت خطرناک می داند. برژینسکی نیز با کیسینجر همزبان است و با کلمات دیپلماتیک بیان می کند که ایران بمب اتمی ندارد ولی می خواهد تا سطح ژاپن پیش رود و تمام تواناییهای ساختن آنرا کسب کند بدون آنکه بمب را بسازد. وی سپس پیشنهاد می دهد که باید محاصره اقتصادی را به عنوان تنها امکان موجود تشدید کرد، حتی لحن نظامیان آمریکا و دولت اسرائیل در تجاوز به ایران تغییر کرده است. آنها شاهد بوده اند که این تهدیدات تنها به نفع رژیم احمدی نژاد تمام شده است که می تواند جبهه متحدی در مقابل تجاوز در ایران ایجاد کند. امپریالیستها بتدریج در لحن نادرست خود تجدید نظر می کنند و امیدوارند با این سیاست جدید رژیم ایران از درون تهدید شود. تقویت ناسیونال شونیسم قومی در ایران، تحریک ممالک همسایه ایران و در کنار آن فشاری که جنبش برحق دموکراتیک مردم ایران به رژیم جمهوری اسلامی می آورد وی را از پایگاههای مردمی جدا ساخته است و امکانات تبلیغاتی را از وی گرفته است. افسارگسیختگی رژیم در امر کشتار، ناشی از همین ترس است و از این جهت رژیم در مقابله با آمریکا در موضع

ضعف قرار می گیرد. ولی از آنجا که رژیم از مردم بیشتر می ترسد تا از امپریالیستها خطر کنار آمدن با امپریالیستها را نمی توان بطور کلی منتفی دانست و این همان عقب نشینی است که پاره ای اصولگرایان از آن سخن رانده اند. برای آنها کار احمدی نژاد نه پیروزی بلکه سرافکندی است. همین مانور اخیر تبادل اورانیوم در آستانه سالگرد جنبش دموکراتیک ۲۲ خرداد حاکی از آن است که رژیم در عین حال در پی ایجاد مشروعیت برای خود و تحت الشعاع قرار دادن اعتراضات مردم و ایجاد شکاف در بین آنها هست. رژیم که پشتش خالی است برخورش جناحی است. رژیم احمدی نژاد کمتر به تحقق منافع ملی ایران فکر می کند تا رو کم کردن جناح رقیب. آنها از این حق مسلم ایران وسیله ای برای ایجاد شکاف و سرکوب در درون ساخته اند در حالیکه یک جبهه مستحکم ایستادگی در مقابل زورگویی آمریکا می توانست با بسیج توده های مردم نتایج بهتری بدست آورد. ولی رژیم از برگذاری یک نمایش توده ای در حمایت از این خواست در آستانه تصمیمات غیر قانونی شورای امنیت می هراسد. دیگر رژیم نمی تواند از مردم در صحنه سخن گوید چون چنین مردمی جانی برای احمدی نژادها در صحنه نمی گذارند. این ضعف را امپریالیستها و صهیونیستها نیز می بینند. این وضعیت بغرنج کنونی است که در ایران به علت سیاستهای سرکوبگرانه و چمن اندر قیچی جناح حاکم پدید آمده است. آنها به علت این سیاستهای مخرب قادر نیستند از تضادهای واقعی موجود بفرج مصالح ملی مردم ایران سود جویند. آنها تنها در پی منافع رژیم حاکم و بقاء ارتجاعی خود هستند و از این منظر به مسئله هسته ای که خواست مردم ایران است می نگرند.

آمریکا و اروپا در مقابل این مانور رژیم ایران خلع سلاح شده اند و امکان اینکه بتوانند حلقه محاصره ایران را در شورای امنیت تنگتر کنند تقریباً غیر مقدور بنظر می رسد بویژه اینکه روسیه و چین نیز دستاویزی پیدا کرده اند تا از عقب نشینی ایران و اقدامات اعتماد برانگیز سخن برانند. رشته های آمریکا در حقیقت پنبه شده است و پافشاریهایش بر تنظیم یک قطعنامه ضد ایران وی را بشدت منزوی می کند. البته خیال خامی است اگر تصور کنیم مشکل امپریالیست آمریکا با ایران تنها بر سر مسئله اتمی است. آنها در مورد حمایت ایران از جنبش مردم فلسطین و لبنان و خطراتی که برای منافعشان در منطقه دارد وجود دارد نگرانند. آنها ایران را خطری برای امنیت آمریکا در منطقه و اسرائیل می بینند و این است که در کلاف سردرگمی گیر کرده اند. تسلیم ایران در عرصه تولید انرژی هسته ای و تعلیق و یا توقف غنی سازی اورانیوم برای امپریالیستها پایان کار نیست آغاز کار است. کسی که انگشتش را به امپریالیستها بدهد تمام دستش را می دهد. آنها در صورت این تسلیم با خواستها و ادعاهای جدیدی به میدان می آیند تا به اهداف خود در منطقه

هرکس خربزه میخوره...

جهانی شدن سرمایه، سجده در مقابل قدرت بی حساب گردش سرمایه و توسعه آن، دستورالعملهای سازمان تجارت جهانی در واقع حق حاکمیت ملت را از بین برده و آنها را به دستمزدبگیران سرمایه جهانی بدل کرده است. با این سیاست است که میلیاردها دلار و یورو در کشور یونان سرمایه گذاری شده و سرمایه گذاران از سود فراوان برخوردار بوده اند و حق داشته اند سود و اصل سرمایه خویش را از کشور یونان خارج کنند و از خود کشوری سوخته و مخروبه باقی بگذارند. سرمایه داری جهانی سرمایه خویش را به جایی منتقل می کند که سود بیشتری را نصیب خود کند و هدفش از انجام سرمایه گذاری هرگز پیشرفت اقتصادی و تکامل این ممالک و ارتقاء سطح زندگی مردم نیست. هر چه هزینه های اجتماعی کمتر باشد سود آنها بیشتر است. به همین جهت امروز از سیاست "ثبات" هزینه های اجتماعی سخن می گویند. امروز سخن بر سر آن است که می گویند مقدار کسری بودجه یونان سرسام آور است. آنها تا کنون سیصد میلیارد یورو وام گرفته اند که قادر نیستند حتی در سررسید موعده و امها بابت اصل و فرع آن رقمی میان ۴۵ تا ۵۴ میلیارد یورو را بپردازند. پاره ای از سیاستمداران آلمان خواهان آن شدند که یونان جزایر خویش را به فروش رساند تا بتواند بدهکاری خویش را بپردازد. یعنی کشور یونان نه تنها حق حاکمیت ملی خویش را به حراج بگذارد بلکه تمامیت ارضی خویش را از میان ببرد تا دست حضرات در غارت یونان باز باشد. به این سیاستمدارانی که شتابزده خویشنداری خود را از دست داده بودند در پس پرده حالی کردند که ما در پی بلع کل یونان هستیم چند جزیره به چه درد ما می خورد.

...ادامه در صفحه ۵

زندان و شکنجه و اعدام از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی بر می خیزد

هرکس خریزه میخوره...

پرسش این است این بدهکاری یونان که مرتب از آن سخن می رود به کدام طلبکاران بی نام و نشان تعلق دارد. به چه دلیل نام بدهکار بر سر زبانهاست ولی نام طلبکار پنهان می شود. پژوهش حزب ما نشان داد که کشور یونان به حزب ما کوچکترین بدهی ندارد. شاید کشور یونان به کیهان لندن که وکیل مدافع امپریالیسم و غارتگران جهانی و دشمن مردم یونان بوده و به آنها اتهام می زند، بدهکار باشد؟ پژوهش حزب ما نشان داد که این نشریه خودش مزدور اشرف پهلوی و اسرائیل است و باید دیون خویش را به ارتجاع جهانی بپردازد. پس این طلبکاران مجهول الهویه چه کسانی هستند؟

طلبکاران مجموعه ای از بانکها، بیمه ها، سرمایه های کلان جهانی هستند که سرمایه های خصوصی اند و زالو وار خون مردم یونان را می مکیند. باین جهت است که رسانه های گروهی بدستور اربابان "دموکرات" خود چهره این خونخواران جهانی را پنهان می کنند.

برای بهتر فهمیدن مطلب باید دانست که بانکها که سپرده های مردم را در اختیار دارند در چارچوب سرمایه گذاریها در مناطق سود آور و معاملات تجاری و شرط بندیهای خویش در عرصه بازارهای بورس مقادیر کلانی از سرمایه های خویش را به این کشورها منتقل کرده اند. بعنوان مثال بانکها و شرکتیهای خصوصی میلیارد یورو در صنعت جهانگردی در یونان سرمایه گذاری نموده اند. بسیاری از هتلها و شرکتیهای هوایی در دست این سرمایه داران است. وقتی سرمایه آنها سود آور نیست و بهره لازم را نمی دهد با خطر ورشکستگی روبرو می گردند که یا باید به موقع سرمایه های نقدی خویش را خارج کنند و یا اینکه سرمایه های آنها به صورت ساختمانهای غیر قابل سکونت و بی فایده در کنار سواحل دریا باقی می ماند. این سرمایه ها که دیگر سود آور نیستند سوخته اند. ولی بانکها که از مردم پول دریافت کرده اند و باید بهره سپرده ها و یا سهام خویش را بپردازند از پرداخت آنها باز می ماند و خطر ورشکستگی آنها را بشدت تهدید می کند.

وقتی شرکت یا یک موسسه مالی که در جایی با خسارت سرمایه گذاری کرده است موازنه مالیش برهم می خورد و بهای سهام این شرکت که دارای بدهکاری است و سودآوری کمتری دارد در بازار بورس سقوط می کند آنوقت بسیاری از کسانی که در این شرکت با خریدن سهام سرمایه گذاری کرده اند و سرشان را با کارشناسان، کلاه گذارده اند به ورشکستگی دچار می شوند. این افراد معمولاً سهامداران جزء و عادی اند. کسانی هستند که خواسته اند از جمله از بیمه های پرداخت شده عمر خود در زمان باننشستگی با خرید سهامی که وعده سودآور به آنها داده شده است چاله چوله زندگی خویش را پر کنند. این سهامداران دانش لازم را برای تحقیق و حسابگری و حسابرسی ندارند. سهامداران

بزرگ که دستشان در کار است و با سیاستمداران در تماس اند و کارشناسان اقتصادی استخدام کرده اند و از طریق ساز و کارهایی که ساخته اند از همه تغییرات و تحولات و جهت حرکت آنها و گرایش بازارها با خبر می شوند به موقع گلیم خویش را از آب بیرون می کشند و کاسه کوزه را بر سر سهامداران میلیونی و پراکنده و فاقد دانش کافی می شکنند. بحران یونان در حقیقت بحران مناسبات سرمایه داری و بحران سرمایه های مالی است. جنگ سرمایه ها در رقابت با یکدیگر است که میلیونها کشته به جای می گذارد. خون این کشتگان بر زمین نیست خونشان در شیشه است. به نمونه های زیر رجوع کنید تا ادغام این سرمایه های را به روشنی در ذهن خود تصور کنید.

روزنامه ژاپنی نیکی می نویسد بحران مالی یونان تأثیرات منفی زیادی بر بازارهای مالی بین المللی از جمله بازارهای مالی ژاپن داشته است. کاهش ارزش سهام شرکتیهای ژاپنی به ضرر درآمد و اعتماد سرمایه گذاران بوده است. از سوی دیگر ادامه روند نزولی ارزش یورو و تا افزایش ارزش ین موجب کاهش صادرات شرکتیهای ژاپنی خواهد شد.

شرکتیهای ژاپنی به شدت نگران تأثیرات منفی بحران مالی یونان بر چشم انداز عملکرد مالی خود در سال ۲۰۱۰ هستند.

ایکو موری کارشناس ارشد شرکت صنایع سنگین فوجی تاکید کرد، تأثیرات منفی بحران یونان شوک ناشی از ورشکستگی لمن برادرز را در اذهان زنده می کند.

به ازای افزایش ارزش هر ین در برابر یورو سود خالص این شرکت ۳۰۰ میلیون ین معادل ۲/۱ میلیون یورو کاهش خواهد یافت. افزایش ارزش هر ین ژاپن در برابر یورو موجب کاهش ۴/۱ میلیارد ینی شرکت کانن خواهد شد.

ماساهیرو هاگا مدیر مالی شرکت کانن تاکید کرد، یورو بزرگترین نگرانی و دغدغه ما است. بیش از ۲۰ درصد کل فروش ما در سال گذشته مالی در اروپا بوده است. کاهش ارزش یورو در برابر ین زیان زیادی به ما وارد خواهد کرد.

در اثر کاهش ارزش یورو در مقابل ین اجناس ژاپنی در بازار جهانی گرانتر خواهد بود و توانایی رقابت را با یورو ندارد و در نتیجه اجناس ژاپنی کمتر فروش می رود و کالاها در دست سرمایه داران باقی می ماند. انبارها از کالا پر است ولی گردش سرمایه برهم خورده است و آنها نمی توانند این کالاها را به پول بدل کرده در تولید بکار انداخته و ارزش افزوده تولید کنند. در بازتولید سرمایه اشکال ایجاد می شود. این در حالی است که شرکتیهای که در یونان سرمایه گذاری کرده اند قادر نیستند سود لازم را بدست آورند و سهام شرکتیهایشان نزول می کند.

کار به همین جا ختم نمی شود. بر اساس آمار و اطلاعات وزارت دارایی آلمان، بانکهای این کشور ۴/۵۲۲ میلیارد یورو از پرتغال، ایتالیا، ایرلند، اسپانیا و یونان سهام دولتی (وام ملی)

خریداری کردند. این مبلغ حدود یک پنجم سرمایه گذاری بانکهای آلمانی خارج از این کشور است. در صورت ورشکستگی یکی از این کشورها، از جمله یونان بانکهای آلمان نیز با بحران مواجه خواهند شد و این بدان معنا است که اقتصاد اروپا وارد بحرانی جدید بشود.

باز هم به گزارش مطبوعات، در حالی که هنوز اثرات تکان بحران مالی و اقتصادی آمریکا بر بدنه اقتصاد فرانسه سنگینی می کند، بانک های فرانسوی حاضر در یونان در معرض خطر زیان جدی تا رقم بیش از ۵۱ میلیارد یورو قرار گرفته اند.

بنا بر گزارش منابع خبری فرانسه انجام نشدن کمک فوری اروپا به یونان می تواند برای بانک های فرانسوی در دلسر ساز شود.

در همین حال تحلیلهای اقتصادی این ممالک حاکی است خطر سرایت بحران اقتصادی یونان به دیگر کشورهای اتحادیه اروپا از قبیل پرتغال و اسپانیا نیز می تواند مقدمه ای برای بروز بحران در مجموعه کشورهای اروپایی باشد.

بنا بر گزارشها، رئیس "بانک دو فرانس" فرانسه تلاش می کند از نگرانی مشتریان این بانکها که در یونان سرمایه گذاری کرده اند جلوگیری کند و به آنها دلداری دهد.

کریستیان نویر برای ایجاد آرامش و اطمینان دادن به این مشتریان اعلام کرده است که خطر بحران یونان برای بانک های فرانسوی نگرانی خاصی را ایجاد نمی کند.

وی با تاکید بر اینکه از نزدیک وضعیت را زیر نظر دارد، مجموع سرمایه گذاری و وام هایی را که بانک های فرانسوی به دولت و بخش های خصوصی در یونان داده اند بالغ بر ۵۱ میلیارد یورو اعلام کرد.

از سوی دیگر بانک فرانسوی "کرییدی اگری کول" (اعتبارات کشاورزی) میزان سرمایه گذاری این بانک در یونان از طریق شعبه یونانی آن یعنی "امپوریکی (Emporiki)" را ۸۵۰ میلیون یورو اعلام کرد.

این رویدادها سبب شد در روزهای اخیر ارزش سهام این بانک و بانک "سوسی یته جنرال" فرانسه بین ۳ تا ۵ درصد در بازار بورس کاهش یابد.

اکنون دولت یونان در سر رسید وام های خود نتوانسته است بخش اعظمی از بدهی ها را پرداخت یا استمهال کند.

بدهی های این کشور بنا بر گزارشهای منتشر شده به ۱۳ تا ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی آن رسیده است و برای خروج از این بحران به ۱۲۰ میلیارد یورو کمک احتیاج دارد.

بانکهای آلمان و انگلیس به ترتیب ۳۱ و ۱۰ میلیارد یورو در یونان سرمایه گذاری کرده اند.

به نقل از لوموند دیپلماتیک در ماه مارس امسال: "نهادهای پولی و مالی منطقه یورو، هم اکنون نیز ۱۰۰۰ میلیارد یورو بصورت وام و ۱۵۰۰ میلیارد یورو بواسطه خرید اسناد بها (قرضه ملی) به نهاد های... ادامه در صفحه ۶"

چهره زشت جمهوری اسلامی در تجاوز وحشیانه به زندانیان روشن می شود

هرکس خریزه میخوره...

رسمی (دولتها، ایالات، موسسات دولتی و غیره) اعطا کرده اند. یعنی رقمی معادل ۸ تا ۱۰ برابر تمام بدهکاری کشور یونان (ECB Monthly Bulletin, Banque centrale européenne, Francfort sur-le-Main, janvier 2010) نهادهای مالی در گذشته بیشتر مشتاق اسناد بها دار دولتی (قرضه ملی) بودند که به بی خطر بودن شهرت داشت. در گذشته، یعنی قبل از اینکه بانکها خودشان خطراتی را برای اقتصاد و دولتها ایجاد کنند. بدین ترتیب آنها احتمالاً آنچیزی را درو می کنند که خود کاشته اند.

اوراق بهادار دولتی از ضمانت و حمایت دولت یونان برخوردارند. ضامن آنها دولت یونان است. وقتی بانکها این اوراق را می خردند و انبار می کنند در حقیقت کشور یونان را خریده اند. بانکها در عین حال با تبلیغات گسترده فریاد می زنند که وضع یونان خرابتر از آن است که گفته می شود و این اوراق ارزش واقعی ندارد و در عمل کاری می کنند تا اوراق بهادار دولتی را به بهای کمتری دریافت کنند و یونان را بیشتر وابسته کرده و بچاپند. یونان برای پرداخت بدهکاریش مجبوری شود وامهای کلان تری از دول اروپایی دریافت نماید و آنها را برای اصل و فرع وامهای خود به کام نهنگان سرمایه مالی بریزد و این دور شیطانی ادامه دارد و بانکها و سرمایه های خارجی را فریب تر می گرداند.

کار البته به همین جا ختم نمی شود. سیاستمداران که به سنجش روان اجتماعی دقت می کنند به مردم دلداری می دهند که انشاءالله همه چیز گریه است. ولی در بین آنها این نگرانی نیز وجود دارد که کشورهایی نظیر رومانی، بلغارستان، مجارستان و دیگر کشورهای کوچک اروپایی با گسترش بحران یونان تازه بحران اقتصادی شان نمایان شود و آنگاه فاجعه ای بزرگ، آن هم پس از پشت سر گذاشتن بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ برای اروپایی ها و به طبع آن دیگر کشورهای جهان آغاز شود. در مجارستان یک حکومت فاشیستی بر سرکار آمده است.

نشریه لوموند دیپلماتیک در مقاله ای تحت عنوان: دولت ها دربند بانک ها، فوریت یک عملیات ضد شوک، نوشته Frédéric

LORDON

می آورد: "از بحران ساب پرایم (وام های رهنی) تا دلال بازی در بازار سرمایه (بورس) در اروپا، از وحشت بانکی تا فروکش رشد اقتصادی، زمین لرزه های اقتصاد جهانی در دوسال گذشته، داستان های بهم گره خورده ای را پدید آورده است. ماجرای خانواده امریکایی که کاهش دستمزدها هرچه بیشتر فقیرش کرده و یک دلال فروش وام رهنی به او پیشنهاد می دهد که برای خرید خانه بازم بیشتر مقروض شود. و یا داستان موسسه مالی ای که زیر سنگینی وام های مشکوک اش فرو می پاشد و دولت با تحمیل بار وی بردوش مردم نجاتش می دهد. و بالاخره ماجرای دلال بازار سرمایه به وجد آمده ای که بروی ورشکستگی یک کشور شرط بندی می

کند و دولت وحشت زده ای که عاقبت طرح های باصلاح صرفه جوئی اش را به مردم ارائه می کند. تمام این داستان ها حکایت از فروپاشی یگانه ای دارند. در یک سو راهزنان مالی ای قرار دارند که بدهی هایشان را به دولت ها منتقل کرده و از نو به چپاول مشغول می شوند و در سوی دیگر، کارگران مهاجری که در دوبی با از دست دادن کارشان از کشور اخراج می شوند؛ کارمند های دولتی که در یونان حقوق شان کاهش چشمگیر می یابد؛ و خدمات دولتی ای که در همه جا نابود می شود. یک اقتصاد دان دوچه بانک (Deutsche Bank) در مقاله ای در فاینانشل تایمز (Financial Times) ۱۰ فوریه تهدید می کند که «اگر کشورهای اروپایی حاشیه ای گرایشی کنزی برگزینند از سوی بازارها سلاخی می شوند». تناقض سرمایه و کار به ندرت چهره ای چنین آشکار بخود گرفته است.

این وضعیت ریشه های بحران است. دول بدهکار به بانکها مجبور می شوند از هزینه های اجتماعی بکاهند. سن بازنشستگی را تا لب گور افزایش می دهند زیرا که مرده به حقوق بازنشستگی نیازی ندارد. از حقوق کارمندان می کاهند، تعداد آنها را کاهش می دهند تا کارشان را سایرین انجام دهند و فشار بر تک تک باقیمانده ها افزایش یابد این فشار از عمر آنها کم می کند و شیوه اعدام به طریقه انسانی کامل می شود. مالیاتهای غیر مستقیم که بارش بر دوش میلیونها مردم، کارگران و کسبه است افزایش می یابد. به سرمایه داران مالیات نمی بندند و باین ترتیب فشار بار خسارت ناشی از بحران را بدوش کارگران و مزدبگیران می اندازند. از افزایش حقوقها جلوگیری می کنند. از بودجه آموزش و پرورش و رفاه اجتماعی که فقط شامل اکثریت جامعه است می کاهند. ولی به بودجه ارتش و پلیس دست نمی زنند. این فشارها بازار داخلی را درهم می ریزد و مردم توانائی خرید اجناس را در اثر فقر از دست می دهند. همه چیز را کم می گردد. این فشارها ناچاراً به افزایش بهای کرایه ها منجر می شود. اجناس گرانتر می گردد. دولت با فروش قرضه ملی در بازار بورس به سرمایه های خارجی منافع ملی را به تاراج می گذارد. بازار بورس خرید اوراق بهادار دولتی یونان و سایر ممالک ورشکسته از رونق بسیار برخوردار است. دولت با این کارش نقدینگی خویش را برای پرداخت بدهکاریهایش افزایش می دهد. ولی این روند کار امروز و فردا نیست که بتواند فوراً موثر باقی شود. بانکها به پول فوری نیاز دارند وگرنه حساب آنها نیز پاک است پس به حساب آتی بارآوری کار و افزایش تولید در آینده پول چاپ می کنند تا به این وسیله ی اعتباری مشکوک و پرخطر مشکل امروزی را با پرداخت اقساط بانکها بر طرف نمایند. پول اضافی در بازار منجر به تورم شدید و گرانی سرسام آور می گردد که فشار مجدداً بر گرده زحمتکشان وارد می گردد. تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی شدت می گیرد. راه حل های سرمایه دارانه نمی تواند

مشکلات اقتصادی را ریشه ای حل کند. جنبشهای اجتماعی رشد می کند و مردم به اعتراض دست می زنند و حاضر نیستند خسارتی را که سرمایه داران موجب آن شده اند از جیب خود بپردازند. نمی شود سود را خصوصی کرد و زیان را اجتماعی نمود. نمی شود هر روز به میدان آمد و مدعی شد عدم نجات بانکها و بیمه ها مجموعه نظام را به مخاطره انداخته و خسارتش شدیدتر است، نمی شود به میدان آمد و مدعی شد باید میان بد و بدتر یکی را انتخاب نمود و مغز مردم را با ایجاد وحشت شستشو داد، هرکس خریزه خورده خودش باید پای لرزش بنشیند. جنبشهای توده ای و اعتراضی مردم در یونان، اسپانیا و پرتغال تازه آغاز کار است.

مطبوعات خبر می دهند که فشار به یونان باعث شده تا آنها به اقدامات اصلاحی دست زنند و رضایت دول بزرگ امپریالیستی و سرمایه های کلان خارجی را جلب کنند: "برای اجتناب از چنین سرانجامی، دولت یونان وعده داده است که تا پایان امسال میزان کسری بودجه خود را به ۸,۰۷٪ تولید ناخالص داخلی کاهش داده و تا پایان ۲۰۱۲ میزانش را به ۳٪ تولید ناخالص داخلی برساند. برای رسیدن به این اهداف قرار شد هزینه های دولت ۴/۸ میلیاردیورو کاهش یابد. مزد کسانی که برای بخش دولتی کار می کنند ۱۰٪ کاهش یافته و قرار شد که فعلاً میزان مزد ثابت بماند. مالیات ها افزایش یافته و دولت بهای بنزین را افزایش داده است. بعلاوه قرار است سن بازنشستگی افزایش یابد و برای کاستن از هزینه های بازنشستگی، استخدام دربخش دولتی متوقف شود."

رسانه های گروهی انحصاری سرمایه داران و مزدورانشان بیک یورش تبلیغاتی دست می زنند که گویا مردم ممالک بدهکار در سطحی بیش از سطح توانائی های تولیدی خویش زندگی کرده اند و حال باید تاوان آن زندگیهای آنچنانی را پرداخت کنند. به آنها تلقین می کنند که ریشه بحران در زندگی "مرفه" آنها بوده است. یکی از نشریات ایرانی می نویسد: "... در یونان ضعف دولتها و سوء استفاده اتحادیه های کارگری باعث شده است که کارمندان دولت و حتی کارکنان بخش خصوصی بتوانند امتیازهایی برای خود کسب کنند که از نظر اقتصادی توجیه پذیر نیست" و باین ترتیب غارت اکثریت مردم را توجیه پذیر می کند و گناه فاجعه ای را که در سطح جهانی و نه تنها در یونان بوجود آمده است، گناه فاجعه ای را که گریبان اسپانیا، ایرلند، پرتغال، ایتالیا و... را گرفته است، وضعیتی که مسئولین مستقیم آن بانکها و سرمایه داران کلان جهانی هستند به گردن "زیاده خواهی" مردم و فعالیتهای اتحادیه های کارگری می گذارد. کار تحقیر این ممالک که گویا ممالک طفیلی اند به آنجا می رسد که روحیه ناسیونالیستی را در این ممالک تقویت کنند و نجات ملی را بجای... ادامه در صفحه ۷

هرکس خریزه میخوره...

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

رفت از بحران تکراری نجات طبقاتی قرار دهند. روشن است که راه برون سرمایه داری تنها استقرار مناسبات سوسیالیستی است.

در عین حال فراموش نکنیم که پته ورشکستگی دولت بورژوازی و نظام سرمایه داری یونان را آمریکایی ها توسط ابزار اعتباری که در دست دارند روی آب ریختند و به ارز مشترک اتحادیه اروپا حمله نمودند. شرکت های آمریکایی سنجش اعتبار که به دولت ها و شرکت ها نمره می دهد بیکیاره خوابنا شد و از رتبه اعتباری یونان کاستند و موجب بروز بحران گردیدند. این شرکت های دست آموز و عامل فشار های سیاسی بنام Rating Agency هستند که در اواسط ماه مه امسال به علت رشوه خواری و اعلام نتایج غلط سنجش و رتبه دهی گزینشی مورد تعقیب قرار گرفته اند. از جمله گفته می شود که بانک آلمان یکی از رشوه دهندگان باین شرکتهاست تا گواهی نامه هائی برای اوراق بهادار و اعتبار این بانک صادر کند. چندین شرکت اعتباری در جهان وجود دارد که خود آنها نیز در رقابت با یکدیگر و جذب مشتریان بیشترند. شرکت با دولتی که در نزد شرکت نخست بختی نداشته باشد به شرکت دوم رجوع می کند و با پرداخت رشوه نظر آنها را برای صدور اسناد جعلی جلب می نماید. این شرکتها در عمل دست دراز شده امپریالیست آمریکا برای اعمال نفوذ، فشار و تهدید بر سایر کشورهاست. نشریه اشپینگل آلمان در ۱۰ ماه مه ۲۰۱۰ این پرسش را طرح کرد که چه موقع زمان آن فرا می رسد تا این شرکتها دولت آلمان را بخاطر تضمین وامهای سایر ممالک نظیر یونان، اسپانیا، پرتغال ... در فهرست اسامی ممالک ورشکسته قرار دهد و مدعی شود اقتصاد قدرتمند اروپا نمی تواند به استناد دورنمای رشد آتی اقتصادی و توانیهای خویش در آینده نامعلوم و به حساب نسل جوان آلمان معتبر اعلام شود. دولت آلمان با پذیرش ضمانت این بانکها و سرمایه ها برای نجات بانکهای و سرمایه های خصوصی بدنبال قمار سرمایه داری کشیده می شود و با آینده خویش بازی می کند. آقای جان تایلر موسس بزرگترین شرکت ارزی بنام Devisen-Hedgefonds FX Concepts وضعیت یورو را به مرگی تشبیه کرد که سرش را بریده اند. مرغ با سربریده چند قدمی می دود تا در هم شکسته و بمیرد. این بیان سیاست امپریالیست آمریکا در برخورد به یورو است.

در اینجا ما با تضادهای امپریالیستی نیز روبرو هستیم که برای تسلط بر جهان به رقابت و تبانی با یکدیگر می پردازند. سوسیالیسم باین همه دروغ و دغل و کلاشی سرمایه داری که به بهای جان میلیاردها انسانتمام می شود پایان می دهد. سوسیالیسم است که انسان و نه سرمایه را در مرکز جهان قرار داده برای رفاه و آینده انسان جامعه را با برنامه ریزی بنا می کند. زنده باد سوسیالیسم. زنده باد مارکسیسم لنینیسم راه نجات بشریت.

ترس رژیم...

درک کند. این است که در این رژیم اساسا با روش علمی و پژوهشی بدنبال علل ارتکاب بیک جرم اگر واقعا جرمی در کار باشد و نه شبهه جرمهای رژیم ساخته، نمی رود. آنها همه چیز را با آدمکشی حل می کنند. این همان قصاص مذهبی است که در دین یهودی و اسلامی مشترک است. دستگاه قضائیه را باید بدور افکند و بجای آن بیدادگاه مخوف اسلامی و مذهبی بوجود آورد، سردابهای نور و خوفناک و تاریک بپا کرد و دوران تفتیش عقاید قرون وسطائی را برقرار نمود.

آدمکشی به فرهنگ عمومی این رژیم بدل شده است. آخوندهای تهی مغز و بیمار برای آدمکشی فتوا صادر می کنند. فتوای آنها قانون است. و دستگاه قضائیه، مجریه و حتی مقننه نمی تواند آنها را به جرم قتل و آدمکشی تحت تعقیب قرار دهد. یک آخوند بیمار و عقده ای و عقب مانده می تواند به تنهایی جایگزین قوه مقننه، قضائیه و مجریه شود. این است که راه آدمکشی و کینه توزی فردی و خودسری و انتقامجویی هموار است و رژیم جمهوری اسلامی آنرا هر روز هموارتر می کند.

باید به این سیاست آدمکشی و بی اعتنائی روحانیت به جان مردم، منافع سیاسی رژیم را نیز افزود. در اینجا پای اثبات مشروعیت مذهبی در بین نیست که به قوانین اسلامی توسل جویند و آنرا از طریق آیات الهی توجیه کنند، اینجا پای منافع طبقاتی در میان است و در یک کلام پای حفظ نظام جمهوری سرمایه داری اسلامی به میان می آید. برای حفظ این نظام تروریستی و ضد بشری آنها بهر وسیله ای متوسل می شوند. این روش البته روش جدیدی نیست از همان بدو استقرار رژیم خمینی که مورد تائید حزب توده ایران و سازمان فدائیان اکثریت بود این وضع وجود داشت. در همان روزها نیز برای ارباب و ایجاد وحشت، برای زهر چشم گرفتن از مخالفین، بی پروا افراد بی گناه را دستگیر می کردند و به قتل می رساندند و قتل آنها را علنا اعلام می کردند و در رسانه های گروهی برای ایجاد محیط وحشت نشان می دادند. فرق در آن است که پاره ای مدافعان دیروز به منتقدان امروز بدل شده اند. جان انسان از همان روزهای نخست برای این روحانیت ارزشی نداشت و همه جناحهای آن و حتی جناحهای توبه کار امروزی آنها در این جنایات دست داشتند و به آن انتقادی روا نمی دارند. حداقل سلطنت طلبان این وسیله فریب را در دست دارند که بگویند پسر شاه در جنایات پدرش دست نداشت، زیرا در آن دوران کودکی بیش نبود و همه جنایات خاندان پهلوی را با این استدلال عوامفریبانه ماستمالی می کنند. توبه کاران رژیم جمهوری اسلامی که هنوز در قید حیاتند و خودشان شاهد همه این جنایتها بوده

اند نمی توانند از این نمَد برای خود کلاهی بسازند.

پس آدمکشی در ماهیت همه رژیمهای مذهبی و از جمله اسلامی است. همه مذاهب از جمله مذهب اسلام برای بشر ارزشی قابل نیستند ولی در ایران به علت حاکمیت مذهبی بسط آدمکشی علل سیاسی نیز دارد. اینکه تعداد اعدای ما در ایران سر به فلک می زند از جمله از این تحلیل سرچشمه می گیرد.

رژیم جمهوری اسلامی به آخرین حربه ای متوسل شده که همه رژیمهای رو به مرگ به آن دست می زنند. شگفت آور است که حاکمیت اسلامی حتی قادر نیست منافع دراز مدت طبقه خویش را تشخیص دهد. همه تجارب تاریخی نشان می دهد که در یک کشور با گسترش ترور و خفقان، با ایجاد محیط ارباب و فقدان امنیت، با خودسری و استقرار رژیم اوباشان و چاقوکشان، نظامی بدون امنیت و استقلال قضائی، با زندان و شکنجه و اعدام نمی تواند دائمی حکومت کرد.

آنکس که نداند و نخواهد که بداند که نداند عمر خویش را تا روز قیامت نتواند برساند اعدامهای اخیر زندانیان سیاسی آنها در وضعیتی که رژیم هم در عرصه جهانی و هم در عرصه ایران به انزوای کامل کشیده شده است تیر خلاصی بخود رژیم بود. مصباح یزدی و عمال وی در همان آغاز جنبش ۲۲ خرداد مدعی بودند که اگر ما در همان روزهای نخست چند نفر را می کشتیم کار به اینجا نمی کشید. آنها نمی فهمند که معضلات اجتماعی را با کشت و کشتار نمی توان مرتفع ساخت. امروز به جای پنج گلی که بدست رژیم پرپر شده اند گلهای فراوانی خواهد رست و ایران را به گلستان تبدیل می کنند. بر اساس همین فلسفه سفیهانه است که رژیم جمهوری اسلامی در آغاز سالگرد جنبش ۲۲ خرداد برای ایجاد ارباب و فضای وحشت به تیرباران مبارزان در بند توسل جسته است. در زمانی که مردم ایران با سینه های باز به استقبال گلوله می روند و صدها نفر جانباخته بجای می گذارند، در شرایطی که مردم شعار می دهند "نترسید نترسید ما همه با هم هستیم" و یا "ما بیشماریم" مسخره است که با قتل چند اسیر و گروگان سیاسی تصور کرد از سیلی که در راه است می توان جلوگیری کرد. اقدام سبعانه اخیر رژیم تنها نشانه ترس و وحشت رژیم است و در مردم منجر به ایجاد ترس نمی شود.

هم اکنون جنبشهای اعتراضی سراسر ایران را فرا گرفته است و وقتی جنبش توده ای شود، کاری از دست سپاه پاسداران و چاقوکشان و بسیجی ها و نظایر آنها بر نمی آید. این درس تاریخ است و کسانی که نخواهند از تاریخ درس بگیرند به آموزش آن مجبور می شوند. با سر بدیوار کوفتن فقط سر را می شکنند.

راهی که رژیم در پیش گرفته است راه بی سرانجامی برای وی است. آنها نه تنها در

عرصه خارجی به ... ادامه در صفحه ۸

ترس رژیم...

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی

علت عدم تکیه به مردم همه چیز را بر باد می دهند در عرصه داخلی نیاز توانائی مبارزه با بحران را نخواهند داشت. آینده سیاهی پیش پای رژیم جمهوری سرمایه داری اسلامی است و جنبش خلق سرفرازانه پیش می تازد.

تجلیل با دست گل...

دولت زورگو با سایر دول اروپائی نیز انجام می دهد و آنها را تحت فشار می گذارد تا تابع قوانین حقوقی آمریکا باشند. دولت آلمان بویژه از این دخالت‌های قلدرمنشانه بشدت ناراحت است و هم اکنون بحثی در گرفته که باید در مقابل این تحمیل آمریکائیها مقاومت کرد. فرانسویها راه چاره را در این دیدند که مسأله‌ی مطروحه در این پرونده را از طریق خانم ادیت بوازت رئیس دادگاه مجید کاکاوند مورد بررسی کارشناسان بخش صنایع نظامی وزارت دفاع فرانسه قرار دهند تا صحت و سقم ادعاهای آمریکا را بسنجند و نظر خود را در باره‌ی کاربرد دوگانه‌ی ابزاری که آقای کاکاوند از طریق اینترنت خریداری کرده و به ایران فرستاده است، اعلام کنند.

با توجه به این که خرید این ابزار تا سال ۲۰۰۹ در فرانسه ممنوعیتی نداشت دادگاه از استرداد آقای کاکاوند به آمریکا خودداری کرد و استقلال قوه قضائیه خود را حفظ نمود. ولی در حقیقت در پشت پرده با پا در میانی دولت سوریه و نفوذ ایران در لبنان که بخشی از مناطق تحت نفوذ فرانسه به حساب می آید معامله ای میان دولت ایران و دولت فرانسه صورت گرفته بود. آقای کاکاوند باید با خانم کلوتیلد رایس در ایران که به جرم جاسوسی برای فرانسه با آزادی موقت در سفارت فرانسه بسر می برد معاوضه می شد. رژیم جمهوری اسلامی در عین حال خواهان آزادی علی وکیلی راد قاتل دکتر شاپور بختیار نیز بود. ولی ماهیت این نمایش بسیار جالب است زیرا بازیگر اصلی دولت سرکوزی است و نه آقای احمدی نژاد. آقای علی وکیلی راد قاتل دکتر بختیار در سال ۱۹۹۱ در سه سال بعد با حکم دادگاه و اثبات جرم به حبس ابد به مدت ۳۰ سال محکوم شده بود. ایشان ۱۹ سال است که در فرانسه زندانی است. در روز سه شنبه ۱۸ ماه مه ۲۰۱۰ حکم حبس ابد ایشان بر اساس قانون کیفری فرانسه بعد از ۱۸ سال بسر بردن در زندان باید مورد تجدید نظر قرار می گرفت و احتمالاً از زندان آزاد شده و تسلیم دولت ایران می گردد. علی وکیلی در واقع باید سال قبل آزاد می شد. دولت فرانسه نیز از خدا می خواست از شرّ علی وکیلی راد راحت شود، زیرا به موجب قوانین فرانسه حتی وی را یکسال بیش از زمان "قانونی" در زندان فرانسه نگاه داشته بودند. دولت فرانسه بهر صورت بر اساس قوانین کشورش مجبور بود بعد از ۱۸ سال در حکم وی تجدید نظر نماید و وی را به ایران تحویل دهد.

است. خانم رایس در اصفهان بتدریس زبان فرانسه اشتغال داشته است. بر اساس اطلاعات بدست آمده ایشان مامور رابط بوده و اطلاعات جمع آوری شده از تاسیسات هسته ای ایران را به فرانسه می رسانده است. یکی از مدیران پیشین سازمان اطلاعاتی فرانسه نام ایشان را برملا ساخته است. این فرد به علت انتشار کتابی در مورد اطلاعات خویش در مورد سازمان اطلاعاتی فرانسه و برملا کردن اسامی پاره ای از این جاسوسان تحت پیگرد در فرانسه قرار گرفته است. این مدیر پیشین در عین حال برملا کرده است که خانم رایس علاوه بر فعالیت در حوزه اتمی موظف بوده اطلاعاتی نیز در مورد اوضاع داخلی ایران تهیه کرده و برای مقامات بالا ارسال دارد.

جالب این است که مطبوعات خبر می دهند: "به دعوت کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایران - پاریس" از ساعتی قبل در پیاده روی مقابل کاخ الیزه جمعی از ایرانیان فعال در جنبش سبز برای استقبال کلوتیلد رایس گرد هم آمده بودند که با تقدیم دست گلی به ایشان طی پیام مکتوبی خطاب به این آموزگار فرانسوی ضمن اظهار خوشحالی از آزادی ایشان و بازگشت این آموزگار فرانسوی دوستدار فرهنگ و ادبیات فارسی به کشور و خانواده اش، به وضعیت اسفبار نقض حقوق بشر و نیز زندانیان سیاسی در ایران اشاره نمودند و از ایشان خواستند از مبارزات حق طلبانه مردم ایران حمایت نمایند. (تاکید همه جا از توفان) و این امر چقدر باعث تاسف است که مثنی ایرانی مدعی ایران دوستی از یک جاسوس امپریالیست که بر ضد مصالح ملی ایران اقدام کرده است تجلیل می کنند و از وی می طلبند که برای حمایت از مبارزات مردم ایران فعال شود. فعالیت این جاسوس تنها می تواند به حیثیت مبارزان ایرانی لطمه جبران ناپذیر وارد کند. تأکید این روشها از جانب مدعیان حمایت از جنبش سبز تنها به اتهامات واهی وابستگی این جنبش به امپریالیستها دامن می زند. ایرانیهای مترقی نه تنها جاسوسی های این مادموزل فرانسوی را محکوم می کنند، انزجار خویش را نیز از تبنای کثیف دولت فرانسه با رژیم جمهوری اسلامی ایران برای آزادی علی وکیلی راد ابراز می دارند. جالب تر این است آقای هانری لوگی که یکی از صهیونیستهای صاحب نام فرانسه است بعنوان سخنران نخست حمایت از جنبش سبز در پاریس در کنار آقای مخملباف قرار گرفته و دست حمایت خویش را در پس این کمیته ضد سرکوب شهروندان ایرانی-پاریس دارد. این آقای دموکرات بهتر است به کشتار جمعی مردم فلسطین توسط نازیهای اسرائیلی اعتراض کند و دلش برای مردم ایران نسوزد که نفرت انگیز است.

دولت فرانسه بعد از دستگیری جاسوس خود مودموزل کلوتیلد، علی وکیلی راد را که بهر صورت می باید آزاد می کرد، "گروگان" گرفته بود تا وی را با یک جاسوس فرانسوی تعویض کند و خود را از شرّ وی خلاص نماید. در این بازی ایران است که رو دست خورده و بازی را باخته است و نه فرانسه. آقای علی وکیلی راد قاتل است و باید بر طبق موازین اسلامی در ایران حلقه آویز شود. ولی آنجا که پای منافع سیاسی در میان است احکام اعدام اجراء نمی شوند و با اگر چنین قانونی وجود نداشته باشد و دولت مفروض خواهان سر به نیست کردن قاتل باشد در یک تصادف اتومبیل وی را بی ضرر می کند بدون آنکه دستکشهای سفیدش لکه دار شود.

همه شواهد دال بر یک معامله کثیف است. ولی پرسش این است که به چه جهت دولت فرانسه این چنین با حرارت برای آزادی خانم کلوتیلد رایس تلاش می کرد؟ و علی وکیلی راد را گروگان گرفته بود؟ دستگیری خانم رایس در تظاهرات جنبش سبز نمی بایست تا به این حد اهمیت داشته باشد. حال که خانم رایس به فرانسه پا گذارده است روزنامه های سراسری فرانسه همگی در باره آزادی خانم کلوتیلد رایس مطالبی منتشر کرده اند. رونامه زود دویچه سایتوونگ در آلمان به استناد تشریفات فرانسه و پژوهشهای خود می نویسد که بنا بر مدارک بدست آمده از دستگاه های اطلاعاتی فرانسه خانم رایس با سازمان جاسوسی فرانسه همکاری می کرده است. پدر ایشان کارشناس امور اتمی است و همکار سازمانهای امنیتی فرانسه و این خانم دوران کارآموزی خود را در این مراکز هسته ای با حمایت پدر به اتمام رسانده و اطلاعات کافی در مورد زمینه کارش دارد و مهمتر اینکه به زبان فارسی بخوبی صحبت می کند و تسلط دارد. وی در این چارچوب، گزارشی تحت عنوان: "سیاست ایران را در بحران اتمی چگونه باید دید؟ تهیه کرده است و در این گزارش نتیجه گرفته بوده است که "به نظر می رسد که آخرین تصمیمات سازمان ملل و آمریکا مبنی بر اعمال فشار به سپاه پاسداران، شیوه خوبی باشد برای هدف قرار دادن منافع طبقه حاکم جمهوری اسلامی و در نهایت برای تضعیف رژیم". روشن است خانمی با این درک و روشن بینی فکری نمی توانسته تنها آموزگار ساده زبان فرانسه باشد. این مادموزل جاسوس کارکنسته امپریالیست فرانسه بوده و دستگاههای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی که در زندانی و شکنجه و اعدام مخالفین همه فن حریفند نتوانسته بوده اند ماهیت فعالیت‌های این خانم را کشف کنند. و تازه وی را با یک مهره سوخته بنام علی وکیلی راد عوض کرده اند. معلوم نیست این خانم چقدر در ایران تخم ریزی کرده است.

محل کار ایشان به علت خاصی که به "فرهنگ و ادب ایران" علاقه دارند اتفاقاً در دانشگاه اصفهان نزدیک تاسیسات هسته ای نطنز بوده

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

وحدت دست آورد...

از نظر طبقاتی می توان آنرا به خرده بورژواها ربط داد که خود را در مرکز جهان دانسته و مانند مورچه ای که در آب افتاده و فریاد می زند جهان را آب برده است، تصور می کنند دنیا از زمان شروع فعالیت آنها آغاز شده است. آنها خود را آغاز و پایان تاریخ می دانند. هر چه قبل از آنها بوده است کهنه و دور انداختنی است و هر چه با حضور آنها به صحنه آمده نوین است. عرصه سیاسی فعالیت در ایران از این "نوین" ها که تکرار تنوری کهنه و رنگ رو باخته است پر می باشد. تا خرده بورژوازی و بویژه روشنفکران خرده بورژوا وجود دارند که پیوندی با طبقه کارگر ندارند این وضع ادامه دارد. تنها رشد جنبش کارگری است که می تواند کار این گروههای خود مرکز بین و مدعی را بسازد و تکلیف شان را روشن کند.

این افراد هرگز نسبت به سرنوشت طبقه کارگر علاقه ای ندارند. آنها مرتب از طبقه کارگر سخن می رانند و همه آنها نیز منزله طلبند ولی در عمل تنها برای تثبیت طبقاتی و آشفتن فکری اقدام می کنند. آنها در مغزهای خرده بورژوازی خویش نسخه های از قبل پیچیده ای دارند که آنرا برای درمان تثبیت فکری تجویز می کنند. داروهای سحر آمیزی که گویا در تاریخ وجود نداشته و آنها هستند که کاشفان و مخترعین آن می باشند. به این افراد باید گفت از درون آبی که بدان فرو رفته اند و فکر می کنند دنیا را آب برده است بدر آیند.

بروز رویزیونیسم در شوروی ضربه سهمگینی به جنبش کمونیستی زد و از آن تاریخ میدان برای تحریکات دشمنان کمونیسم باز شد. بسیاری از نیروهای انقلابی و هواداران طبقه کارگر نیز در وضعیت پدید آمده به کژراه افتادند و نتوانستند با قطبهای کمونیستی، خویش را به شاهراه مارکسیسم لنینیسم برسانند. وضعیت کنونی در عین حال ناشی از سرکوب شدید طبقات حاکمه در ایران است که از رشد جنبش طبقه کارگر جلو گرفته و با ایجاد جو خفقان و سرکوب میدان را برای گسترش این تفکرات انحرافی باز می گذارد.

طبیعتا جنبش کمونیستی ایران از تعدد گروه ها و سازمانها که برخی از آنها اساسا معلوم نیست دارای کدام شناسنامه و هویت سیاسی هستند و اساسا برای چه بوجود آمده اند مملو است. اگر به زبان عامیانه بیان کنیم به مصداق زیرین است: "هر کس از ننه اش قهر کرده رفته یک گروه بوجود آورده است". این رهبران و سرداران کبیر اساسا چون برای مردم اهمیتی قایل نیستند و به آنها احترام نمی گذارند نیازی هم نمی بینند که به مردم توضیح دهند علت پیدایش آنها کدام است و لزوم برپائی تشکل جدید در چیست. حرف آنها این است "آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته".

این سرداران نه تنها در حال به مردم احترام نمی گذارند حتی به مبارزان و انقلابیون و

جانباختگان گذشته نیز احترام نمی گذارند و دست آوردهای تاریخی آنها را نفی می کنند. آنها به ماتریالیسم تاریخی اعتقادی ندارند و نمی فهمند که سطح امروز جنبش کمونیستی ایران حاصل ده ها سال مبارزه کمونیستها و انقلابیون گذشته ایران و جهان است. آنها نفی کننده تاریخ اند آنها به روند تکامل اعتقادی ندارند. بینش و نگرش آنها ضد تاریخی و ارتجاعی است. آنها دیدگاه مذهبی دارند و فکر می کنند انسانها مانند دسته گل یک روز که مبداء تاریخ است خلق شده و یک روز که پایان تاریخ است از بین می روند. آنها خویشتن را آدم و حوای تاریخ جنبش کمونیستی می دانند. اینکه در ایران حزب کمونیست ایران وجود داشته است، اینکه در ایران حزب توده ایران وجود داشته است، اینکه در ایران سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان وجود داشته است و سپس به حزب کار ایران (توفان) تکامل یافته، اینکه جنبش کمونیستی جهانی، کمینترن، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وجود داشته است اهمیتی ندارد زیرا آنها از این سلاله کمونیستهای ایران و جهان نیستند و خود را تافته های جدا بافته و از آسمان مانند آیات الهی خلق شده، می دانند. مانند ظهور ناگهانی یک دسته گل در یک گلدان که هر دو از قبل (کدام قبل) وجود داشته اند. این همه جهالت و نگرش ضد تاریخی به تاریخ ایران و جهان شگفت انگیز است.

این سرداران نام آور چون به "حقانیت" خویش و "صمیمیت خویش" اعتقاد دارند، چون خودشان خودشان را میرا از اشتباه می دانند از سایرین انتظار دارند که حرف آنها را ببینند. همه این سرداران سایرین را گروه گرا و سکتاریست و فرقه گرا می دانند و آنها را ملقب به خود مرکز بین می کنند تا گروه بی اهمیت و نازای خویش را در مرکز جهان قرار دهند.

مشکل اساسی در این شرایط درونی و برونی در این نیست که بتدریج تعداد گروهها از "تعداد" طبقه کارگر نیز زیادتر می شود، مشکل اساسی در سردرگمی ایدئولوژیک است. صرفنظر از اینکه می توان علل گروه گرایی را در زمینه های طبقاتی و معرفتی توضیح داد ولی راه حل مبارزه با آن تشکیل گروههای جدید با نامهای من در آوردی نیست. هر گروهی برای تمایز از دیگری، خویش را انقلابی معرفی می کند. گروه دیگر انقلابی تر است و گروه بعدی خود را کارگر انقلابی تر عرضه می کند. بتدریج ما با کمبود نام و القاب روبرو می شویم. با الفاظ می شود بازی کرد ولی در عمل نمی توان با پوچگرایی و ادعاهای دهان پر کن مبارزه مردم را رهبری نمود.

به نظر حزب ما که بارها آنرا بیان کرده ایم باید برای مبارزه با تثبیت فکری به مارکسیسم لنینیسم تکیه کرد. باید پرچم لنینیسم را بر افراشت زیرا که لنینیسم مظهر مشخص مارکسیسم در شرایط پیدایش امپریالیسم است. لنینیسم بیان مارکسیسم در اوضاع کنونی صد ساله اخیر است. لنینیسم دست آورد بشریت مرفقی و تکامل مارکسیسم در

دوران امپریالیسم می باشد. مبارزه بی امان برای تائید صحت این تنوری است که می تواند خطوط را از هم متمایز گرداند و به تثبیت پایان دهد. هر گردهمائی، هر توافق، هر خوش و بش، هر همبستگی ظاهری نشانه وحدت نیست. نشانه پذیرش پراکندگی است. صحنه گذاری بر پراکندگی است. از زمان بروز رویزیونیسم ده ها بار گروههای گوناگون به گرد هم جمع شده اند تا با "صمیمیت" و این بار با اعتقاد و با "روحیه انقلابی" کاری کارستان به کنند و به پراکندگی خاتمه دهند. هر کدام از این گروهها از ده ها از این مجامع گذر کرده اند و کوله باری از تجارب این گپ زنیهای بی سرانجام را مانند باری سخت بدوش می کشند. دست آورد آنها حتی ناچیز هم نیست که به آن غره شوند. آنها حتی نیاموخته اند که از این امامزاده معجزی بر نمی خیزد، آنها حتی تلاشی نکرده اند تا از این شکست ها تجربه کسب کنند و راه رفته را بار دیگر نپیمایند. این می توانست بهترین دست آورد این گونه نشستها باشد.

وحدت همیشه دست آورد مبارزه بوده است. جهت عمده تضاد در درون حزب همواره وحدت است باین معنا که مبارزه با انگیزه ارتقاء وحدت و نه تجزیه و پراکندگی صورت می گیرد ولی در خارج از حزب جهت عمده تضاد، مبارزه است به این معنا که مبارزه برای افشاء تجزیه و نابودی دشمن صورت می پذیرد. این بدان معناست که گروه ها باید بر مبنای نظریات فکری با هم به مبارزه بپردازند تا به وحدت اصولی برسند و این مبنا در شرایط کنونی مارکسیسم لنینیسم است. اگر این گروه ها و افراد، واقعا آنطور که مدعی اند هوادار وحدت کمونیستها هستند پس چرا اساسا گروه جدیدی خلق می کنند؟ مگر سایر گروه های مدعی کمونیست را قبول ندارند؟ این چه وحدتی است که باید با پراکندگی آغاز شود. آنها می توانند بدون سایر گروههای موجود که ظاهرا همه ی آنها را کمونیست می دانند، فرو روند و از تاسیس گروه جدید دست بردارند. اگر آن سایر گروه ها، گروههای کمونیستی نیستند پس به چه دلیل با آنها هم پیمان می شوند. اگر سازمانهای کمونیستی وجود ندارند به چه جهت برای وحدت گام بر می دارند. وحدت با کی؟ این تضاد را نمی شود کتمان کرد. این تضاد در بطن اظهار موجودیت این گروه هاست.

راه سالم و پاکیزه و شفاف مبارزه برای وحدت بر اساس پذیرش مارکسیسم لنینیسم و اثبات حقانیت آن است. هر لغزش از این راه به معنی فرو رفتن به منجلاب اپورتونیزم است. به معنی خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر و مبارزان راه آزادی طبقه کارگر است.

باید در مبارزه به اختلافات اصولی تکیه کرد و آن را شفاف و روشن ساخت. دفاع از رفیق استالین، دستاوردهای ۳۰ سال دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم به معنی دفاع از لنینیسم و اصول... ادامه در صفحه ۱۰

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق و افغانستان را بی قید و شرط ترک کنند

در کشور خودشان هستند ولی برای پیشبرد این مبارزه تنها می خواهند به مبارزه مشروط و محدود توده ها متکی شوند. آنها از جانی از مبارزه توده ها می ترسند و از سوی دیگر از تهدیدات امپریالیستها واهمه دارند. آنها میان دو قطب گیر کرده اند و نوسانات آنها از همین جا ناشی می شود. اگر برای مبارزه ضد امپریالیستی به صورت پیگیر به توده ها متکی شوند و اکثریت مردم را بسیج کنند این توده ها دیگر خانه رفتنی نیستند. وقتی آنها طعم خیابان را چشیدند و به قدرت خویش پی بردند مشکل است که آنها را به پاره نانی قانع کرد. وقتی طبقه کارگر به میدان آمد و بسیج شد سهم بیشتری را می طلبد و تنها قانع به آن نیست که غارت امپریالیستها قطع شود و منافعش نصیب سرمایه داران بومی گردد. در پشت شرکت طبقه کارگر خواست تحقق دموکراسی پیگیر و پیشبرد امر مبارزه تا فرجام نهائی است که خودنمایی می کند. این است که بورژوازی از بسیج طبقه کارگر می ترسد و می خواهد مبارزه ضد امپریالیستی را در همان سطوح بالا حل کند. امپریالیستها نیز به ضعف این بورژوازیها واقفند و از این ضعف با تهدید به "لولوی" کمونیزم در پی حفظ و تامین منافع خویش برمی آیند. این آن منظره سیاسی است که در بسیاری کشورها شاهد آن بوده و خواهیم بود. البته می شود بر احوالی هم واقعیتها را انکار کرد و تصویری غیر واقعی و ساده اندیشانه به جهان عرضه کرد و همیشه از این تحلیل "انقلابی" سربلند بیرون آمد ولی این گونه تحلیلهای نادرست ببرد مبارزه اجتماعی نمی خورند و کاری از پیش نمی برند.

کمونیزم مبارزه با امپریالیسم را مبارزه ای با تکیه به توده های مردم و در درجه اول کمونیزمها و طبقه کارگر می دانند. آنها واقفند که بدون بسیج این طبقه امکان قطع کامل نفوذ امپریالیسم و پایان سلطه وی میسر نیست. از همین روست که آنها خواهان میدان دادن به فعالیت طبقه کارگر و احترام به حقوق وی هستند. کمونیزمها از این جهت به مبارزه دموکراتیک تکیه می کنند زیرا تنها با تکیه بر این مبارزه است که می شود توده های مردم و بویژه طبقه کارگر را بسیج کرد. آنها با خواستههای دموکراتیک نظیر آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی، رفع سانسور، آزادی رسانه های گروهی و درخواست عدالت اجتماعی و... به میدان می آیند تا تمام خلق را برای مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی بسیج کرده و به میدان آورند. اینجاست که رابطه مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه دموکراتیک روشن می شود. اینجاست که مبارزه دموکراتیک بخش جدا ناپذیر از مبارزه ضد امپریالیستی و برعکس است. کمونیزمها در این مبارزه دچار تضاد نیستند یکی را مکمل دیگری می دانند و بهمین جهت مبارز پیگیر ضد امپریالیست هستند. سایر طبقات غیر پرولتری در میان دو سنگ آسیاب مبارزه دموکراتیک و مبارزه ضد امپریالیستی گیر می کنند و دچار... ادامه در صفحه ۱۱

امپریالیسم را از بین می برد. ولی سایر طبقات اجتماعی که طبقات غیر پرولتری هستند قادر نیستند سرمایه داری را از بین برده و ارتباط خویشاوندی خویش را با امپریالیسم از ریشه و بن نابود سازند این است که بورژواها همواره در برخورد به امپریالیسم ماهیت دوگانه از خود بروز می دهند زیرا میان تامین منافع سرمایه داری بومی و سلطه سرمایه داری امپریالیستی در نوساند. مبارزه ضد امپریالیستی آنها مشروط و نا پیگیر است. البته می توان بر این نوع مبارزه نام دیگری بجز نام مبارزه ضد امپریالیستی گذاشت و افتخار مبارزه ضد امپریالیستی را تنها به پای کمونیزمها نوشت. می توان گفت مبارزه ضد امپریالیست حتما باید مبارزه ضد سرمایه داری نیز باشد. در اینجا اگر سخن بر سر نام گذاری گوناگون بر یک مضمون واحد باشد نمی توان خرده گرفت ولی اگر از این گوناگونی نامگذاری به نتایج غلط سیاسی رسید آنوقت کار مبارزه با اشکال روبرو می شود. از آن گذشته چرا باید ادبیاتی که جا افتاده و قابل فهم است عوض نمود.

در جنبش کمونیزمی مرسوم بر این بوده است که مبارزه ضد امپریالیستی طبقات غیر پرولتری را که یک واقعیت غیر قابل انکار است مبارزه نا پیگیر و مشروط ضد امپریالیستی می نامیدند و مبارزه ضد امپریالیستی که بر رهبری کمونیزمها بود مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی نام می نهادند که تفسیری درست برای استنتاجات سیاسی درست است. هرگونه شرط و شروط دیگر بر این مبارزه نهادن بدور افتادن از واقعیت و به مفهوم برخورد تروتسکیستی در تئوری و خیانت در عمل است.

واقعیت دنیای کنونی چیست؟ آیا جنبشهای کنونی مردم جهان بر ضد امپریالیستها به سرکردگی کمونیزمها صورت می گیرد؟ مسلما چنین نیست. آیا در دنیا هیچ مبارزه ای بر ضد امپریالیستها در جریان نیست؟ مسلما چنین نیست. ولی این مبارزات به رهبری طبقات غیر پرولتری صورت می پذیرد، طبقاتی که در صورت قطع نسبی نفوذ امپریالیسم آهنگ آن دارند که مناسبات سرمایه داری را در کشور خود بسط دهند؟ در فلسطین این مبارزه همان ماهیتی را دارد که در عراق و یا در پاره ای ممالک آمریکای لاتین. آیا رژیم ونزوئلا یک رژیم ضد امپریالیست است؟ مسلما چنین است. ولی آیا رژیم ونزوئلا از منافع طبقه کارگر دفاع می کند؟ مسلما چنین نیست. ولی هرگز نمی توان به این بهانه مبارزه دولت ملی چاوز را بر ضد آمریکا مانند سلطنت طلبان ایرانی که خودشان نوکر آمریکا بوده و هستند تخطئه کرد. ناراحتی سلطنت طلبان ایرانی از مبارزه ضد امپریالیستی چاوز است وگرنه آنها نسبت به رژیم جنایت کار و بربرمیش و قاچاقچی کلمبیا اساسا حرفی برای گفتن ندارند و نمی گویند.

تضادی که رژیمهای ضد امپریالیست نا پیگیر با آن دست بگریباندند از همان ماهیت دوگانه آنها برمی خیزد. آنها خواهان قطع سلطه امپریالیستها

وحدت دست آورد...

و مبانی کمونیزمی است. کسی که مدعی وحدت کمونیزم هاست و به حزب واحد طبقه کارگر می اندیشد نمی تواند چنین اصولی را نپذیرد و در عوض به کلی گویی بپردازد و به لیبرالیسم میدان دهد. بدون روشنائی و حدود ثغور مرزها نمی توان برای برداشتن مرزها مبارزه نمود. البته می شود برای فرار از مبارزه مبنای وحدت را بر انتقاد از تئوریهای ایدئالیستی هگل و انتقاد بر متافیزیک فویرباخ قرار داد. مارکس هم با آن موافق بود. ولی این گونه وحدت دردی را از مبارزه امروز دوا نمی کند و فقط به سردرگمی دامن می زند و دلمشغولی تا آخر عمر فراهم می آورد و مردم نیز آنها را جدی نمی گیرند و نامشان را فراموش می کنند. این "وحدتها" هسته شکست خویش را مانند همه گرد همائی ها و "وحدتهای" گذشته در بطن خویش همراه دارد.

برخورد صحیح به...

کرد که اشکال نوینی در استعمار خلقهای جهان اختراع کنند. استعمار نوین جای استعمار کهن را گرفت. ولی همین شکل جدید، خود دست آورد مبارزه خلقهای جهان بود که امپریالیستها را به عقب نشینی واداشته بودند و سنگری را از آنها پس گرفته بودند.

تصور اینکه مبارزه بورژوازی ملی در درون این کشورها بر ضد امپریالیست باید دارای همان مضمونی باشد که مبارزه ضد امپریالیستی کمونیزم هاست، تصویری باطل و بدور از واقعیت زنده است. دکتر مصدق برای شکستن دست امپریالیست انگلیس در ایران مبارزه می کرد در حالیکه دید روشنی نسبت به ماهیت امپریالیست بطور کلی نداشت. وی حتی به نادرستی، آمریکائیها را دوست مردم ایران می دانست و امیدوار بود که از کمک آنها برای بیرون کردن انگلیسها برخوردار شود، امری که به مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران لطمه زد. ولی این اشتباه هرگز از تاثیر و نقش پر اهمیت دکتر مصدق و ارزشی که برای رهائی مردم ایران داشت نکاست.

طبقات اجتماعی گوناگون، مبارزه خویش را بر اساس منافع طبقاتی خویش تنظیم می کنند. درک آنها از مبارزه ضد امپریالیستی همان درکی نیست که کمونیزمها از این مبارزه دارند. کمونیزمها چنانچه موفق شوند رهبری مبارزه ملی را به کف آورند به آن سمت و سو داده آنرا تا استقرار جامعه سوسیالیستی به پیش می برند زیرا با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و اشتراکی کردن وسایل تولید، سرمایه داری را از بین برده و زمینه رشد و تغذیه امپریالیست را بطور کلی نابود می سازند. تنها کمونیزمها هستند که می توانند به قطع کامل سلطه و نفوذ امپریالیسم نایل شوند. لنین امپریالیسم را آخرین مرحله سرمایه داری می دانست و این بدان مفهوم بود که سوسیالیسم با نابودی سرمایه داری زمینه اتکای

پیوند جوانان، زنان، روشنفکران با طبقه کارگر از شرایط پیروزی بر نظام است

هدفش مبارزه یک تنه با همه جهان است. در عمل این عده هوادار حمله اسرائیل به نوار غزه و قتل عام فلسطینیها هستند. زیرا مدعی اند که آنها از هیچ طرفی حمایت نمی کنند تنها از طرفی حمایت می کنند که وجود ندارد. مخلوط کردن مفاهیم و بریدن از مارکسیسم لنینیسم کار را به اینجاها می کشاند. و این تازه از نتایج سحر است.

حزب کار ایران (توفان) در فیس بوک

[Toufan HezbeKar](http://Toufan.HezbeKar)



عین اینکه از جنبش دموکراتیک و مردمی ۲۲ خرداد حمایت می کنیم و نقش رژیم ضد دموکرات و ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی را که از مردم کشور می ترسد بیشتر افشاء نماییم. این تحلیل به ما می گوید که باید مانند تن واحد در مقابل تجاوز امپریالیستها به ایران ایستاد و برضد تحریمهای اقتصادی و سیاسی زورگویانه آنها مقاومت کرد. حزب ما در این زمینه دیدگاه روشن دارد و با هیچ سریشی نمی شود نسبتهای نامربوط به حزب ما چسباند. برعکس نیروهای هستند که اساسا تحلیل نداشته و دید روشنی نسبت به مسایل ندارند. از دامن تروتسکیسم به دامن امپریالیسم و صهیونیسم می روند، از موضعگیری مشخص، از تحلیل مشخص از شرایط مشخص فرار می کنند و خود را در پس سخنان پوچ پنهان می کنند و چکهای بی محل می شکاند که در واقع بی اعتباری خویش را به نمایش می گذارند. هستند نیروهای که بجای حمایت از مبارزه مردم فلسطین که چه خواهیم و چه نخواهیم رهبری بی برو برگرد آن از نظر سیاسی در دست سازمان حماس با ایدئولوژی ارتجاعی است از مبارزه موهومی "مردم فلسطین" حمایت می کنند. باید پرسید این کدام مردمند همانها که حماس را در اکثریت خویش انتخاب کردند و محاصره نوار غزه را بجان خریدند و تجاوز وحشیانه اسرائیل را با شکست مواجه ساختند و یا مردمی موهومی که ما از وجودشان خیر نداریم که گویا در فلسطین حضور دارند و هم علیه حماس می جنگند و هم علیه امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل و ارتجاع عرب و نام "جبهه سوم" را بر خود نهاده اند. پاره ای از اپوزیسیون تخیلی ایران از این مبارزات نیست در جهان حمایت می کند و هوادار شرکت در جبهه سوم در نوار غزه است. مبارزات جبهه ی نیست در جهان. جبهه ای که

برخورد صحیح به...

تناقض و تضاد می شوند و نمی توانند به نفع طبقه کارگر وارد میدان شوند. اتفاقا در دنیای امروز که امپریالیسمی که تاز پیش می تازد و به کشورها تجاوز می کند و دورنمای سوسیالیسم نزدیک نیست مبارزه ملی جنبه مهمی در زندگی ملتها که برای استقلال خویش می رزمند پیدا می کند. این واقعیت دنیای کنونی است. واقعیتی که با شکست سوسیالیسم وزنه را به نفع نیروهای غیر پرولتری در عرصه سیاست جهانی چربانیده است. نفی این مبارزات به نفع امپریالیسم تمام می شود. اتفاقا در دنیای کنونی شعار میهن پرستی بیان روشن سیاسی مبارزه علیه سلطه امپریالیستی است و نفی میهن پرستی حمایت از امپریالیسم و صهیونیسم است.

تاکتیک کمونیستها در این مبارزه دوگانه است. در عین مبارزه بر ضد امپریالیستها در ممالکی که دول مستقل بورژوائی بر سردارند برای تحقق دموکراسی با رژیمهای حاکم در ستیزند. باید در این مبارزه با هوشیاری و تعمق برخورد کنند. هر گسست این پیوندها می تواند یک جریان کمونیستی را به انحراف و کج راه بکشاند. بهمین جهت حزب ما از همان بدو تاسیسش بیان کرده است که مبارزه دموکراتیک بخش تجزیه ناپذیر مبارزه استقلال طلبانه است.

این تحلیل این امکان را به ما می دهد که در عین افشاء رژیم ضد دموکراتیک و ارتجاعی جمهوری اسلامی از خواستهای ملی و حقوق بین المللی ایران از جمله حق غنی سازی اورانیوم حمایت کنیم. این تحلیل این امکان را به ما می دهد که از مبارزه مشخص مردم فلسطین و نه مبارزه موهومی آنها بر ضد امپریالیستها و صهیونیستها حمایت کنیم، این تحلیل این امکان را به ما می دهد که از مبارزه مردم عراق و افغانستان بر ضد تجاوزگران پشتیبانی نماییم در

(توفان الکترونیکی شماره ۴۷ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند)

در این شماره میخوانید:

جنبش مردم با ارباب و اعدام از ادامه مبارزه باز نخواهد ماند ۲- کارزار علیه اعدام ، فراخوان حزب به احزاب برادر اعدام و کشتار رژیم جنایتکار اسلامی را محکوم کنید. ۳- اعلامیه حزب درمورد اعدام پنج زندانی سیاسی ۴- اعلامیه حزب درمورد دانشجوی زندانی، مجید توکلی ۵- خانه از پای بست ویران است. برخوردی به مبانی و اصول قانون اساسی قسمت دوم ۵- فشار بر کارگران و مقاومت درمقابل ارتجاع. ۶- هراس رژیم از اوج گیری اعتراضات دانشجویی ۷- ویژگیهای روز جهانی کارگر امسال و جنبش ضد استبدادی ۸- گزارشاتی از فعالین حزب درمورد تظاهراتهای اول ماه مه

توفان الکترونیکی

ژوئن ۲۰۱۰

خرداد ماه ۱۳۸۹

شماره ۴۷

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org

مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین

برخورد صحیح به مبارزه دمکراتیک و مبارزه ضد

امپریالیستی

اخیرا در یکی از نشریات بورژوائی خارج از کشور حملاتی به نیروهای کمونیستی و انقلابی در جهان صورت گرفته که می پرسد آنها به چه مناسبت با حمله به ایران باین عنوان که با تحریم اقتصادی و تجاوز نظامی به ایران مخالفت هستند می کنند و از حق غنی سازی اورانیوم حمایت می نمایند. بر مبنای نظر نویسنده ی مقاله این مواضع نادرست بوده و نیروهای انقلابی در جهان باید عملا همان سیاستی را تبلیغ کنند که رسانه های غرب به آن دامن می زنند. این سیاست همان سیاستی است که امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیست آمریکا و صهیونیستهای اسرائیلی دامن می زنند.

نتیجه عملی این سیاست آن است که نیروهای انقلابی و کمونیستهای ایران باید برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در همان راهی گام بگذارند که امپریالیستها و صهیونیستها نشان می دهند. آنها استدلال می کنند که چون کمونیستها خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند و امپریالیستها و صهیونیستها نیز خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند پس این دو نیرو فصل مشترک مهمی با یکدیگر داشته و باید جبهه واحدی را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی پدید آورند و یا حداقل در مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم کوتاه آمده و به آنها آتش بس دهند. البته این اندیشمندان بورژوازی نه به مقوله امپریالیسم اعتقاد دارند و نه به مقوله صهیونیسم. طرح بحث از جانب آنها بیشتر برای ایجاد سردرگمی و خلط مبحث به نفع نیروهای تجاوزگر جهانی است. آنها در امپریالیسم و صهیونیسم نقاط مثبت می یابند و آنها را نیروهای نجات دهنده بشریت به حساب می آورند و تبلیغ می کنند. بنظر آنها این نیروها متحد بالقوه نیروهای انقلابی اند.

آنها برای استدلال خویش به موضعگیری پاره ای از نیروهای داخل ایران اشاره می کنند که در بعد از انقلاب، رژیم حاکم در ایران را رژیمی ضد امپریالیستی ارزیابی کرده و به حمایت از رژیم برخاسته بودند و تمام جنایات رژیم را توجیه می کردند.

در این ارزیابی نکات اشتباه فراوانی وجود دارد که جنبه اساسی مبارزه طبقاتی را نادیده می گیرد. در فریاد انقلاب اکثر ملت‌های جهان برای پایان دادن به تسلط امپریالیستها و استعمارگران به پا خاستند و موجی از مبارزات ضد امپریالیستی سراسر جهان را در بر گرفت. رهبری این مبارزات در دست کمونیستها نبود. مبارزات عبدالناصر در مصر که حتی در جریان وحدت با سوریه به قتل عام کمونیستها پرداخت و یا مبارزات مردم قهرمان الجزایر با تفکر اسلامی برهبری جبهه آزادیبخش الجزایر و رهبرانی نظیر فرحت عباس که مسلمانی متعصب بود از این قبیل بودند. مترقی ترین رهبر الجزایر بن بلا بود که از ملقمه ای بنام سوسیالیسم اسلامی دفاع می کرد که خود از مریدان آیت الله خمینی بود.

به جای دوری نرویم مبارزه ضد استعماری دکتر مصدق در ایران بر ضد استعمارگران انگلیسی و دربار پهلوی از این گونه مبارزات بود. این مبارزات هرگز جنبه ضد سرمایه داری نداشت بلکه برعکس به رشد سرمایه داری در ایران یاری می رساند.

در اندونزی سوکارنو رهبری مبارزات ضد استعمار هلند را بر عهده داشت و گرچه دشمنی آشکار با کمونیستها نشان نمی داد ولی در زمان کودتای آمریکائی سوهارتو حاضر نشد رهبری مبارزه مردم را برضد کودتاچیان بعهده گیرد و شاهد قتل عام یک میلیون کمونیستها اندونزی بود. از این نمونه ها می توان بسیار یاد کرد و نشان داد که تاثیر انقلاب اکتبر کمر استعمار کهن را شکست و آنها را مجبور... ادامه در صفحه ۱۰

وحدت دست‌آورد مبارزه است

در جنبش کمونیستی ایران وضعیت مضحکی پیش آمده است. این وضعیت مضحک بویژه از زمانی که شبکه اینترنت گسترش یافته و افراد می توانند بدون هویت و به شکل گمنام و با نام مستعار فعالیت کنند تشدید شده است. هر گروه منحصر به فرد بیکباره مدعی سازمان می شود و خود را در مرکز عالم قرار داده و همه را فرا می خواند که به گروه و یا سازمان آنها بپیوندند. توضیح آنها نیز در توضیح حقانیت کارشان این است که گروه آنها منحصر به فرد است. همه گروه‌های دیگر فرقه گرا، خود مرکز بین و سکتاریست بوده و گروه آنها تنها گروهی است که می خواهد به تفرقه و گروه گرائی پایان دهد. آنها گروه می آفرینند تا به گروه گرائی پایان دهند. شبکه اینترنت پر از این "دشمنان" فرقه گرائی و خود مرکز بینی است. البته این پدیده دلایل متفاوت دارد. ... ادامه در صفحه ۹

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.